



مَلَكُ

تفسیر سوره

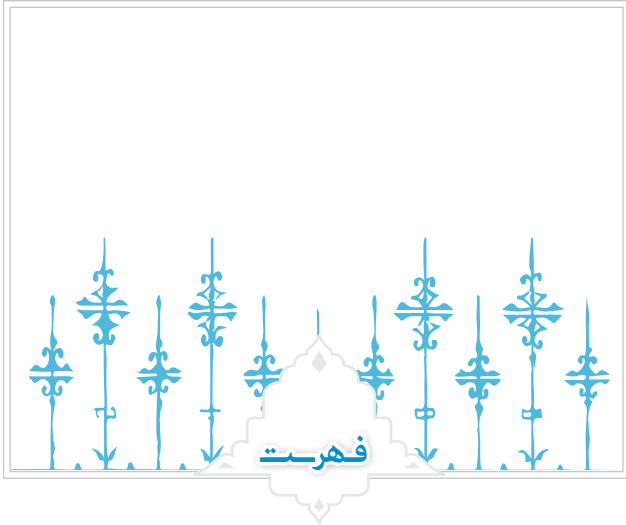
طرح ۱۴۵۱

طرح ملی ۱۴۵۱
گروه تدوین متون آموزشی ترجمه و تفسیر قرآن کریم
بنیاد بین المللی آفاق نور بیان
پژوهش و تألیف: حمید محمدی، سعید امینایی

صفحه آرا: خامه گر
ناشر: دارالعلم قم
چاپ: احسان / بهار ۹۶
شمارگان: ۱۰۰۰۰ نسخه
قیمت: ۴۰۰۰ تومان

مرکز نشر و پخش: انتشارات دارالعلم

دفتر قم: میدان روح الله ﷺ روبروی دبیرستان امام صادق علیه السلام نبش
کوچه ۱۹، پلاک ۱۰ تلفن: ۰۲۵۳۷۷۴۴۲۹۸
دفتر تهران: خیابان انقلاب، ۱۲ فروردین، ساختمان تجاری ناشران، طبقه
همکف، پلاک ۱۶/۱۸، تلفن ۰۲۱-۶۶۹۷۲۸۰۹-۶۶۹۵۵۴۰۵



۱۲ سیمای سوره ملک
۱۴ درس ۱: مَالِكُ الْمَلِكِ
۱۸ درس ۲: آمدنم بهر چه بود؟
۲۲ درس ۳: به هر که هر چه سزا دید، آن داد
۲۶ درس ۴: دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
۳۰ درس ۵: ستارگان، زیور آسمان
۳۴ درس ۶: هرکس که نمک خورد و نمکدان بشکست
۳۸ درس ۷: نهیب جهنم
۴۲ درس ۸: وقتی فرشتگان عذاب سرزنش می‌کنند
۴۶ درس ۹: اعتراف؛ آنگاه که دیراست!
۵۰ درس ۱۰: پرسش می‌شنیدیم، کاش می‌اندیشیدیم
۵۴ درس ۱۱: دوزخیان و رحمت؟!
۵۸ درس ۱۲: ترس از نادیدنی در پنهان
۶۲ درس ۱۳: از راز درون سیز هم آگاه است
۶۶ درس ۱۴: آن که می‌آفریند، می‌داند!
۷۰ درس ۱۵: بر زمین رام، گام نهید!



۷۴	درس ۱۶: زمین هم صبری دارد
۷۸	درس ۱۷: بزودی خواهید دانست
۸۲	درس ۱۸: پند تاریخ
۸۶	درس ۱۹: پرندگان، آیه رحمان
۹۰	درس ۲۰: دیگر پرستی ... امید به هیچ
۹۴	درس ۲۱: امان از لجاجت
۹۸	درس ۲۲: یک مقایسه ساده
۱۰۲	درس ۲۳: نعمت تمام است
۱۰۶	درس ۲۴: مبداء و مقصد
۱۱۰	درس ۲۵: وقتی عذاب هم به ریشخند گرفته می‌شود
۱۱۴	درس ۲۶: تنها او می‌داند
۱۱۸	درس ۲۷: عاقب شما هم باور خواهید کرد
۱۲۲	درس ۲۸: سرنوشت هرکس تسلیم اراده اوست
۱۲۶	درس ۲۹: بگو: ما به او باور داریم
۱۳۰	درس ۳۰: اگر آب فرورود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَبْرَكَ الَّذِي يَبْدِئُ الْمَلِكَ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ
وَالْحَيَوَةَ لِيُبْلِغَكُمْ بِأَيْسَرِ أَحْسَنِ عَمَلٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ ﴿٢﴾

ملک ۱-۲

کتاب های آسمانی، کتاب هدایت انسان اند و قرآن کریم کامل ترین آنها و عالی ترین دستور برای رسیدن به قله ی سعادت است. در این میان فقط قرآن کریم است که الفاظ آن عین وحی الهی است و دسیسه گران هیچ گاه نتوانسته و نخواهند توانست دست ناپاک خود را به تحریف آن آلوده سازند.

گرچه نیاز انسان به قرآن، به زمان خاصی اختصاص ندارد، اما به جرأت می توان مدعی شد که نیاز انسان معاصر به آیات نورانی قرآن به مراتب بیشتر است. بدون تردید انسان دور افتاده از خویشتن خویش و فاصله گرفته از فضایل اخلاقی و عواطف انسانی و محصور در اضطراب ها و نگرانی ها، تشنه ی حقیقت ناب بوده و به دنبال آب حیات است و آن را جز در اسلام و کتاب قرآن نخواهد یافت.

چند سالی است که در صدا و سیما ی جمهوری اسلامی، با همکاری نهادهای قرآنی، اجتماعی و فرهنگی جامعه، طرح ملی قرآنی با محوریت یکی از سوره های قرآن کریم برگزار می شود.

خدارا شاکریم که در سال ۱۳۹۶- سال اقتصاد مقاومتی؛ تولید و اشتغال بار دیگر طرح ملی قرآنی و چند رسانه ای ۱۴۵۱ و این بار با محوریت سوره ی مبارکه ی ملک، به جامعه ی قرآنی مان عرضه می شود

و قطعاً اجرای چنین طرح‌های ملی گستره‌ای، بدون همدلی، همراهی و همکاری نهادها، سازمانها و مؤسسات مختلف امکان‌پذیر نخواهد بود. در اینجا از همه عزیزانی که در این راه تلاش کرده‌اند به ویژه جناب آقای دکتر حسین ساری بنیانگذار این طرح سپاسگزاری می‌کنیم.

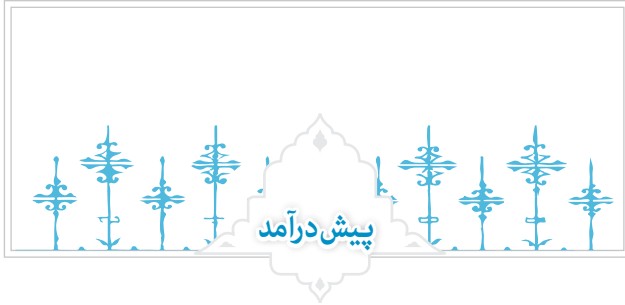
در راستای طرح ۱۴۵۱ استاد ارجمند، جناب حجت الاسلام و المسلمین حمید محمدی و همکاران ایشان، تفسیر سوره ملک در قطع مختصر (۱۳۳ صفحه پالتویی) تقدیم علاقه‌مندان و دلدادگان فرهنگ قرآنی نموده‌اند. در این اثر، مولفان محترم با قلمی ساده و گویا کوشیده‌اند تا نکات کاربردی و مفیدی را برای تعالی فکر و عمل انسان در زندگی روزمره با استفاده از آیات نورانی سوره‌ی مبارکه‌ی ملک ارایه نمایند.

شبکه‌ی قرآن و معارف سیما و ستاد طرح ملی قرآنی ۱۴۵۱، با معاضدت صاحب نظران، اساتید و همراهان این طرح چند رسانه‌ای، امیدوار است بتواند گامی موثر در مسیر نشر فرهنگ غنی قرآنی و اسلامی بردارد.

محمدحسین محمدزاده

مدیر شبکه قرآن و معارف سیما

اردیبهشت ۱۳۹۶



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
وآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.

خدای را سپاس‌گزاریم که حرکت قرآنی خویش را با نام زیبای او (الله) و وصف دلربایش (الرَّحْمَنُ وَ الرَّحِيمُ) آغاز می‌کنیم و از عمق جان او را می‌ستاییم که با رحمت فراگیر و جهان‌گسترش، نور بی‌مثال قرآن را بر ما تاباند.

قرآن کریم، کتاب هدایت همه انسان‌ها در همه زمان‌ها است و پهنه‌ی زمین و گستره‌ی زمان، حوزه‌ی نورافشانی خورشید همواره تابان قرآن کریم است. تمسک و چنگ زدن به دامن این رکن بزرگ در کنار تمسک به اهل بیت پیامبر ﷺ شرط اصلی پایداری بر هدایت و دورماندن از ضلالت و گمراهی و ضامن اصلی حرکت جامعه‌ی اسلامی در مسیر سعادت است.

«گروه تدوین متون درسی آموزش ترجمه و مفاهیم قرآن کریم» در راستای نهادینه‌کردن فرهنگ قرآن و عترت در میان اقشار مختلف مردم و فراهم‌کردن زمینه‌ای برای انس و بهره‌برداری بیشتر از این دریای بی‌کران الهی، با ارایه‌ی کتاب‌های آموزشی در دو قالب کلی زیر، حرکت در این مسیر را آغاز کرده است:

۱. ارایه‌ی مجموعه‌ی بزرگ و منسجم «مجموعه فهم زبان قرآن بر محور سوره‌ها»، که در سه سطح مقدماتی، متوسطه و عالی تنظیم شده است. این مجموعه، که بر محور «حزب مفصل قرآن» یعنی سوره ناس تا محمد، حرکت می‌کند، بر آن است که در روندی کاملاً آموزشی و با سیری مشخص، مهارت انتقال خودآگاه به ترجمه و مفهوم واژگان آیات قرآن کریم را ایجاد کند. برای این منظور در این مجموعه بخش‌های گوناگون و متعددی برای آشنایی با واژگان، قواعد زبان عربی، ترجمه و در نهایت معارف والای قرآن کریم گنجانده شده است.

۲. ارایه‌ی مجموعه‌های کوتاه و غالباً تک‌جلدی، که با حرکت بر محور برخی از سوره‌های قرآن، همراه با ترجمه و اشاره به نکات اصلی و کلیدی معارف آن‌ها تنظیم شده است. کتابی که اکنون تقدیم خوانندگان محترم می‌شود، از این دست است. ویژگی بارزی که در همه‌ی این مجموعه‌ها وجود دارد، حرکت بر محور سوره‌هاست. به نظر می‌رسد چارچوب یک سوره، بهترین و مناسب‌ترین بستر برای آموزش قرآن است.

لازم به ذکر است که مجموعه‌ی پیش‌رو، تنها به اشاره‌ای به معارف موجود در این سوره بسنده کرده است؛ البته با توجه به اینکه سوره‌ی مبارکه‌ی ملک، در محدوده‌ی حزب مفصل قرآن قرار می‌گیرد، این سوره به شکلی مفصل‌تر و شامل‌تر در مجموعه‌ی «فهم زبان قرآن بر محور سوره‌ها» نیز ارایه شده است، که به خوانندگان محترم توصیه می‌شود با بهره‌گیری از آن، ضمن برقراری انس بیشتر

با این سوره‌ی مبارکه، با معارف آن به شکلی عمیق‌تر و جامع‌تر آشنا شوند.

در پایان، از درگاه احدیت، برای همه‌ی کسانی که در تنظیم و تدوین مجموعه حاضر کوشیده‌اند، به‌خصوص جناب آقای امینایی، آرزوی توفیق روزافزون می‌کنم و از استادان و صاحب‌نظران ارجمند، صمیمانه تقاضا دارم پیشنهادهای اصلاحی خود را به آدرس پست الکترونیک info@zabanequran.com ارسال نموده، ما را رهین لطف خویش قرار دهند.

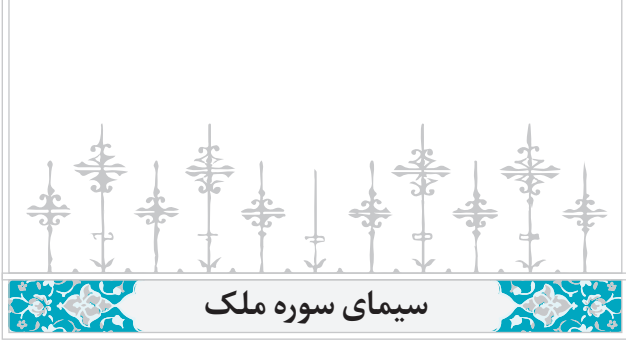
پروردگارا! ما را با قرآن زنده بدار؛ با قرآن بمیران و با قرآن در قیامت محشور بفرما.

حمید محمدی

مسئول گروه تدوین متون درسی

آموزش ترجمه و مفاهیم

۱۳۹۶/۲/۲





مَالِكِ الْمَلِكِ

تَبْرَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

خجسته و پُرخیر است آن که فرمانروایی [بر همه هستی] به دست [قدرت] اوست، و فقط او بر هر کاری تواناست

تَبْرَكَ

«تبارک الله» یعنی هر آنچه خیر و برکت است، از خدای متعال سرزده است. این عبارت، مدح و ستایش خدای متعال است و بیانگر این است که هر خیر، کمال، شرف و فضیلتی که در عالم خلقت وجود دارد، همگی از خداست. بنابراین جمله «تَبَارَكَ» در آغاز این سوره، سه کارکرد دارد: ۱. از عظمت و کمال خدای متعال خبر می‌دهد، ۲. خدای متعال خود را با این جمله می‌ستاید، ۳. به ما می‌آموزد چگونه او را مدح و ستایش کنیم.

الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ

در این بخش از آیه، خدای متعال که فاعل فعل «تبارک» است، با یک ویژگی مهم معرفی می‌شود: کارگردان عالم تنها اوست و فرمانروایی جهان، تنها در دست قدرت اوست. اوست که هر آنچه بخواهد، انجام می‌دهد، هر که را بخواهد، عزت می‌دهد و هر که را بخواهد، ذلیل و خوار می‌کند: قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ... (آل عمران: ۲۶).

حس‌گرایی و ظاهرنگری، باعث می‌شود انسان‌ها گمان کنند کارها در دست این و آن است، غافل از اینکه هرآنچه فرمانروایی و ملکیت و مالکیت در جهان هست، همه اعتباری و گذراست. در حقیقت فرمانروایان و مالکان اعتباری جهان، مانند کودکانی هستند که در دنیای خیالی خود، برای خویشتن نقشی شبه واقعی تصور نموده و در آن نقش بازی می‌کنند.

وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

قدرت او از آنچه به درک بشر درآید، فراتر است. او قدرت و توانی نامتناهی دارد و برانجام هر کار و ایجاد هر چیز تواناست. تردید به خود راه ندهید که او هرآنچه بخواهد، می‌تواند انجام دهد.

توانایی پروردگار متعال و کارگردانی هستی به دست او بر هیچ بینایی پوشیده نیست؛ چراکه آثار قدرت بی‌نهایت او پیرامون ما به روشنی قابل مشاهده است. روشن‌تر از آثار بیرونی، آثاری است که در درون ما وجود دارد. امام صادق ع در کلامی زیبا با بیان این آثار، ابن ابی العوجاء، ملحد معروف را مبهوت و متحیر می‌کند. ابن ابی العوجاء از امام می‌پرسد که چرا خدای متعال خود را از بندگان پوشیده داشته و به جای اینکه خود در بین مردم حاضر شود، به سوی مردم پیامبر می‌فرستد. امام در پاسخ می‌فرماید:

«وای بر تو! چگونه کسی که قدرت خود را در وجود توبه تونشان داده، از تو پنهان است؟ [از جمله:] به وجود آوردن تو در حالی که نبودی، بزرگ شدن تو پس از کوچکی ات، توانایی ات پس از ناتوانی ات و ناتوانی ات پس از توانایی ات، بیماری ات پس از سلامتی ات و سلامتی ات پس از بیماری ات، خشنودی ات پس از خشم و خشم پس از خشنودی ات، اندوهت پس از شادی ات، شادی ات

پس از اندوهت، دوست داشتنت پس از دوست نداشتنت، دوست نداشتنت پس از دوست داشتنت،...، اینکه گاهی چیزی به ذهنت می‌رسد که هرگز در ذهنت نبوده و گاهی چیزی که با ذهنت گره خورده از یادت می‌رود...»

ابن ابی العوجاء می‌گوید: امام عَلَيْهِ السَّلَامُ همچنان آثار قدرت الهی در وجودم را برای من برمی‌شمرد تا جایی که گمان بردم به زودی خدای متعال بین من و او ظاهر خواهد شد!

این دو روایت زیبا و خواندنی نشان می‌دهد که توجه به قدرت و تدبیر الهی در عالم هستی تا چه اندازه می‌تواند در شناخت خدا به انسان یاری رساند. آری، خدایی که چنین ملک در دست اوست و بر همه چیز تواناست، شایسته ستایش و پرستش است.

در محضر معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره عبارت «لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» فرمود: لَيْسَ يَعْني أَكْثَرُكُمْ عَمَلًا، وَلَكِنْ أَصَوْبُكُمْ عَمَلًا، وَإِنَّمَا الْإِصَابَةُ خَشِيَّةُ اللَّهِ وَالتَّيَّةُ الصَّادِقَةُ وَالْحَسَنَةُ.

الكافي (دارالحدیث): ۴۵/۳-۴۶

این عبارت به این معنا نیست که «کدام یک از شما، عمل بیشتری دارد»؛ بلکه به این معناست که «کدام یک از شما عمل درست‌تری دارد» و مراد از عمل درست، ترس و خشیت از خدا، نیت صادقانه و کار نیک است.

حکایت و هدایت

یکی از ملحدین به نام عبدالله شاکر دِیصانی از امام صادق علیه السلام خواست خدا را برای او اثبات کند. امام علیه السلام تخم پرنده‌ای را از فرزند کودک خود گرفت و به او نشان داد و فرمود:

«ای دِیصانی، این تخم پرنده، محفظه‌ای محکم است که داخل آن پیدا نیست. پوسته ضخیمی دارد و زیر این پوسته ضخیم، پوسته نازکی وجود دارد و زیر پوسته نازک، طلای مایع و نقره مذابی هست که نه آن طلای مایع با آن نقره مذاب در می‌آمیزد و نه آن نقره مذاب با آن طلای مایع مخلوط می‌شود. این تخم پرنده در همین حالت هست؛ نه سازنده‌ای ماهر از آن خارج شده که بخواهد از سالم بودن آن خبر دهد و نه خرابکاری به آن وارد شده که بخواهد از خرابی آن خبر دهد. معلوم نیست برای پرنده مذکور آفریده شده یا مؤنث! رنگ‌هایی چون رنگ بال‌های طاووس از آن به وجود می‌آید! آیا به نظر تو چنین مخلوقی، مدبری دارد؟»

در این هنگام دِیصانی برای مدتی طولانی سرش را به زیر انداخت و سپس گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّكَ إِمَامٌ وَحُجَّةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ؛ و من از اعتقادات گذشته خود توبه می‌کنم!

آمدنم بهر چه بود؟

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَوَةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ

الْعَزِيزُ الْغَفُورُ ﴿٢﴾

آن که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید، فقط او توانای شکست ناپذیر و بسیار آمرزنده است

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَوَةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا

هر عاقلی اگر با دقت در نظام مرگ و زندگی تأمل کند، درمی یابد که تدبیری حکیمانه ورای آن نهفته است. اینکه انسان‌ها نوبت به نوبت وارد دنیا می‌شوند و پس از یک زندگی کوتاه یا طولانی رخت برمی‌بندند، بی‌تردید تقدیری الهی است که باید هدفی به دنبال داشته باشد. در این آیه، این نظام و این هدف به زیبایی در عبارتی کوتاه بیان شده است: آن که مرگ و زندگی را آفرید و مقدر کرد تا شما را بیازماید تا معلوم شود کدام یک از شما کردار نیکوتری دارد. از این عبارت چند نکته برداشت می‌شود که در نظر داشتن آنها نقشه یک عمر زندگی را برای انسان ترسیم می‌کند:

۱. نظام مرگ و زندگی که همان زندگی در دنیا است، به خودی خود اصالت ندارد. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «ای مردم، دنیا سرای گذراست و آخرت، سرای ماندن؛ پس، از گذرگاه خود برای سرای پایدار خود توشه بگیرید...»

۲. دنیا مخلوق خداست؛ بنابراین به هیچ وجه نباید آن را سرزنش کرد. آنچه قابل سرزنش است، سبک زندگی ای است که بر اساس اصالت بخشی به دنیا تنظیم شده است. امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «دنیا چه خوب سرایی است برای کسی که به آن راضی نشود و چه خوب محلی است برای کسی که آن را مکان اقامت خود قرار ندهد.» همچنین از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده: «هنگامی که بنده می گوید: خدا دنیا را لعنت کند، دنیا می گوید: خدا لعنت کند هر یک از ما دو نفر را که نسبت به پروردگارش بیشتر نافرمانی می کند!»

۳. هدف اصلی زندگی دنیا، آزمایش است: «لِيَبْلُوكُمْ». بنابراین لحظه لحظه آن مهم و در زندگی پایدار و حقیقی آخرت تأثیرگذار است. بنابراین برای خردمند، حتی یک لحظه غفلت هم روا نیست؛ چرا که ممکن است آزمونی که در همان لحظه در آن قرار دارد، مسیر نهایی زندگی ابدی او را تعیین کند!

۴. هدف از آزمایش های الهی، ظهور و بروز کردار نیک از انسان است: «أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا». اگر آزمایش نباشد، انسان ها نمی توانند راستی ایمان خود را اثبات کنند و در نتیجه پاداش و جزا معنا نخواهد داشت.

قیامت که بازار مینو نهند منازل به اعمال نیکو دهند

۵. با مرور نکات قبل، به نکته جالبی خواهیم رسید: دنیا آفریده شده تا آزمایش تحقق یابد و آزمایش تحقق می یابد تا کار نیکی انجام شود و کار نیک انجام می شود تا خدای متعال پاداش آن را به نیکوکار تفضل کند. این یعنی خلقت همه عالم بهانه است تا انسان ها احسان کنند و خدا در برابر احسانی ناچیز، پاداشی بی حدود و مرز به آنان عطا کند. توجه به این حقیقت،

نگاه انسان به زندگی را تغییر می‌دهد و باعث می‌شود انسان به جای اینکه از ناملایمات زندگی شکایت کند یا ناامید شود، تلاش کند از آنها به عنوان فرصتی برای نزدیک‌تر شدن به خدا بهره برد:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست
به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقیست
به ارادت ببرم درد که درمان هم ازوست

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُوْرُ

«العزیز» یعنی کسی که همیشه غالب است و هیچ کس را یارای مقابله با او نیست. ظاهراً ذکر این اسم الهی در انتهای آیه، تهدیدی است برای پرده‌درانی که خدا را نافرمانی می‌کنند و اعتقادی به حساب و جزا ندارند. در کنار این اسم، اسم دیگری نیز ذکر شده است: «الغفور». غفور یعنی کسی که از لغزش‌ها می‌گذرد و آنها را نادیده می‌گیرد. ظاهراً ذکر این نام زیبا، برای امید بخشیدن به کسانی است که زندگی‌شان بر مدار طاعت است؛ اما گاه غفلت می‌کنند و از روی ناآگاهی گناهایی از آنان سر می‌زند. این دو اسم در کنار هم، انسان را در مسیری بین خوف و رجاء قرار می‌دهد؛ مسیری که انتهای آن چیزی جز سعادت ابدی نیست.

امام صادق علیه‌السلام: مَا مِنْ قَبْضٍ وَلَا بَسْطٍ إِلَّا وَلَّهُ فِيهِ مَشِيئَةٌ وَقَضَاءٌ
 وَوَابِتَاءٌ: هیچ تنگی و هیچ گشایشی در زندگی نیست، مگر اینکه مشیت
 و خواست و قضای خدای متعال بوده و آن را برای آزمودن مقدر کرده است.

کافی: ۱/۱۵۲

حکایت و هدایت

روزی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به سلمان و ابوذر درهمی دادند. سلمان
 درهم خود را صدقه داد. ولی ابوذر آن را برای خانواده اش خرج
 کرد. روز بعد خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسیدند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دستور دادند
 آتشی بیفروزند و سنگی را بر آن بگذارند، همین که سنگ گرم شد
 و حرارت آتش بر آن اثر کرد، به سلمان و ابوذر فرمودند: هر کدام با
 پای برهنه بالای این سنگ بروید و حساب دقیق درهم دیروز را
 بیان کنید. سلمان بی درنگ و بدون ترس پا بر سنگ گذاشت و
 گفت: آن یک درهم را در راه خدا صدقه دادم. وقتی نوبت ابوذر
 شد، ترس او را فرا گرفت و از اینکه با پای برهنه روی سنگ داغ
 برود و تفصیل مصرف یک درهم را بیان کند، نگران بود. پیامبر
 اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: ابوذر! از تو گذشتم، زیرا تاب تحمل گرمای
 این سنگ را نداری و حسابت به طول می انجامد؛ وای بدان
 که صحرای محشر از این سنگ، داغ ترو تابش آفتاب قیامت از
 شعله های فروزان آتش، سوزان تر است. سعی کن با حساب پاک
 و دامنی به معصیت نیالوده، وارد صحرای محشر شوی.

به هر که هر چه سزا دید، آن داد

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ
الرَّحْمَنِ مِنْ تَفْوُتٍ فَأَرْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ﴿۳﴾

هم او که هفت آسمان را بر فراز یکدیگر آفریده است،
در آفرینش خدای رحمان هیچ ناهماهنگی نمی بینی،
بار دیگر نگاهی [عمیق] بینداز! آیا هیچ خللی مشاهده
می کنی؟

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا

در آیه قبل سخن از این بود که نظام مرگ و زندگی که بر حیات
انسان حاکم است، نظامی است هدفمند. در این آیه خدای متعال
ما را از زندگی انسان به عالم بیرون منتقل کرده و در پهناورترین و
شگفت انگیزترین مخلوقات خود سیر می دهد؛ مخلوقاتی به نام
آسمان که نزدیک ترین آنها به ما دارای میلیاردها ستاره و سیاره و
منظومه و کهکشان است و آن قدر وسیع و گسترده است که ممکن
است ستاره ای که ما الآن نور آن را در آسمان می بینیم، میلیاردها سال
پیش از بین رفته باشد و این نور میلیاردها سال است در راه است تا
به زمین و چشم ما برسد! تفکر در این آفریده عظیم الهی انسان را در
برابر حقیقتی انکار نشدنی قرار می دهد: قدرت بی انتهای خدا و تدبیر
بی نظیر او:

لَخَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (غافر: ۵۷)؛ قطعاً آفرینش آسمان‌ها و زمین از آفرینش این مردم

بزرگ‌تر است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند و تأمل نمی‌کنند!

در آیه سوم سوره ملک سه واژه اساسی وجود دارد: ۱. طباق به معنای مطابق و هماهنگ و منظم، ۲. تفاوت به معنای ناسازگاری و ناهماهنگی و ۳. فطور جمع فطر به معنای شکاف و انشقاق. این سه واژه همچون نخ تسبیح اجزای آیه را به هم متصل کرده است:

ابتدا خدای متعال را این‌گونه معرفی می‌کند: کسی که هفت آسمان را به‌گونه‌ای هماهنگ آفرید. آسمان‌ها و آنچه در آنها هست، با هم هماهنگ و سازگار و همه بر اساس نظامی دقیق و تدبیری حکیمانه در حرکت و جنب و جوش هستند. تا آنجا که ما با چشم خود می‌بینیم و تا آنجا که علم نجوم و ریاضیات به ما نشان می‌دهد، در همین آسمان نخست، هر ستاره و سیاره‌ای مسیر خود را می‌شناسد و هماهنگ با مرکز مدار خود در مدار خود با سرعتی متناسب در گردش است:

آن که هفت اقلیم عالم را نهاد

هر کسی را هر چه لایق بود، داد

آیا چنین آفرینشی برای کسی که به دنبال نشانه‌ای برای رسیدن به خالق و معبود خویش است، کافی نیست؟

مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوُّتٍ

سپس می‌فرماید: در آفرینش خدای رحمان هیچ ناسازگاری و ناهماهنگی‌ای نمی‌بینی! آسمان‌ها آفریده او هستند و همه

آفریده‌های او بی‌نقص‌اند و این‌ها همه از رحمت بی‌کران اوست!
مُقَدَّری که به گِل نَکَهت و به گِل جان داد

به هر که هر چه سزا دید، آن داد
او «الرحمن» است، کسی که رحمتش گسترده است و همه
مخلوقات و همه انسان‌ها، چه مؤمن و چه کافر در سایه رحمت
رحمانیه او هستند. این نظام خلقت که به‌گونه‌ای تدبیر شده که
شرایط زندگی برای انسان در آن فراهم باشد و انسان‌ها بتوانند خدا
را بپرستند و کار نیک انجام دهند و به او نزدیک شوند و سعادت
خود را در آن رقم بزنند، همه و همه از رحمت رحمانیه پروردگار
رحمان سرچشمه می‌گیرد.

فَأَرْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ

در مرحله سوم، همه را دعوت می‌کند دوباره به آسمان نگاه کنند. اما
نه با این هدف که عظمت آن را دریابند و خالق آن را بستایند؛ بلکه با
این هدف که عیب و نقص یا شکاف و خلل یا ناهماهنگی‌ای در آن
بیابند! تلاش کنید ببینید آیا می‌توانید خللی بیابید!!
این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود
هر که فکر نکند نقش بود بر دیوار

در محضر معصومان علیهم‌السلام

امام صادق علیه‌السلام: أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَفِي قُدْرَتِهِ.
بهترین عبادت، اندیشیدن دائم درباره خدا و درباره قدرت اوست.

کافی: ۵۵/۲

پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل از کنار شخص مؤمنی گذشت که زیر دیواری جان داده بود و نیمی از بدنش را بیرون از دیوار درنده و حیوانات پاره کرده بودند.

از آن شهر گذشت و به شهر دیگری آمد و دید: یکی از بزرگان آن شهر که مرده بود کفن دیباج براو نموده و بر تابوت زر قیمت نهاده و عود و عنبر بر جنازه اش می ریختند و جمعیت زیادی در تشییع جنازه اش شرکت کرده اند!

عرض کرد: «خدایا تو حکیم عادل هستی و ستم روانمیداری از چه روان بنده ات که هرگز شرک نیاورد، آن طور بمیرد، و این شخص که هرگز پرستش ننموده این طور بمیرد.»

خطاب شد: «همانطور که گفتم من حکیم هستم و ستم روانمیدارم، اما آن بنده گناهدانی داشت، خواستم به این نوع مردم کفاره گناهانش باشد، که پاکیزه نزدم آید. و این شخص نیکوکاریهایی داشت، خواستم آن را در دنیا به او بدهم و چون نزدم آید کردار نیکی برایش نباشد.»

نمونه معارف ۵: ۲۹۹؛ الکافی ۲: ۲۸۸

دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار

ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ ﴿٤﴾

باز هم به طور مکرر نگاهی [عمیق] بینداز! تا [نهایتاً] نگاهت خسته و درمانده [از یافتن خلل در آفرینش حق] به سویت بازگردد

«خاسئ» به معنای چشمی است که مدتی با تأمل و دقت زیاد در پی مشاهده چیزی بوده، اما پس از تلاش بسیار نتوانسته آن را پیدا کند و درمانده، ناکام و خسته است.

«حَسِيرٌ» نیز به شتری گفته می‌شود که از خستگی رفت و آمد بسیار، قوای خود را از دست داده و لاغر شده است. این واژه صفت برای چشم نیز هست؛ چشمی که از گشت و گذار و زل زدن بسیار، خسته شده است.

دیدیم آیه قبل شنودگان را دعوت می‌کند دوباره به آسمان نگاه کنند و دوباره آن به تأمل و تفکر پردازند؛ با این هدف که ناهماهنگی و عیب و نقصی در آن بیابند. خدای متعال به دعوت قبلی بسنده نمی‌کند و باز هم مردم را به نگاه کردن دعوت می‌کند:

ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ

بارها و بارها دیده خود را روانه آسمان کنید و در آن سیر دهید و ببینند آیا خللی در آن می‌یابید؟

سپس خود نتیجه این تلاش را بیان می‌کند:

يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ

دیده‌ات خسته و درمانده باز می‌گردد و این سفر هیچ دستاوردی برای او به همراه نخواهد داشت!

در مورد این دو آیه به دو نکته باید توجه داشت:

نخست اینکه مخاطب این دو آیه، تنها کافران و خداناباوران نیستند؛ بلکه خدای متعال در این آیه همه مردم، چه مؤمنان و چه کافران را به سیر در عالم خلقت دعوت می‌کند. نتیجه این سیر برای مؤمنان این است که برایمانشان افزوده می‌شود و از شگفتی‌ها و زیبایی‌های عالم خلقت لذت می‌برند و با یادآوری اینکه پروردگارشان این نظام بی‌نقص را برای آنان آفریده تا به کمال برسند، انگیزه و اراده خود را تقویت می‌کنند تا در مسیر طاعت پروردگار و سعادت خویش جانانه قدم بردارند. خدای متعال درباره اینان می‌فرماید:

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (آل عمران: ۱۹۱)؛ «همانان که در همه حال، ایستاده، نشسته و بر پهلو آرمیده، خدا را یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند که: پروردگارا، این جهان را بی‌هدف نیافریده‌ای، تو منزّه و بی‌نقصی! پس ما را از عذاب آتش نگه دار!»

در مقابل، نتیجه این سیر برای کافران این است که هر شک و ابهامی از آنها برطرف شده و حجاب‌ها از مقابل دیدگان‌شان کنار

می‌رود و حجت بر آنان تمام می‌شود؛ در نهایت یا به عجز و ناتوانی خود و قدرت و عظمت پروردگارشان اعتراف کرده و ایمان می‌آورند یا بالاجت، به سرکشی خود ادامه داده و سرنوشت شومی را برای خود رقم خواهند زد.

نکته دوم اینکه مطالعه کتاب آفرینش، هیچ نیازی به سواد ویژه، تحصیلات آکادمیک و هوش بالا ندارد و تنها چیزی که نیاز دارد، دیده باز و بینشی است که خدای متعال، اگر چه در اندازه‌های گوناگون، به همه انسان‌ها عطا کرده است. آفرینش پروردگار، دانشمند و بی‌سواد، و شهرنشین و بادیه‌نشین نمی‌شناسد و همه را به تأمل و تفکر و تحسین وادار می‌کند:

آفرینش همه تنبیه خداوند دلست

دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

خبرت هست که مرغان سحر می‌گویند

آخرای خفته سراز خواب جهالت بردار

در محضر معصومان علیهم‌السلام

امیر المؤمنین علیه‌السلام: هر که دلش را از هر چیز فارغ کند و اندیشه‌اش را به کار گیرد تا بداند چگونه عرشش را به پا داشته‌ای و چگونه موجودات را آفریده‌ای و چگونه آسمان‌ها را در هوا معلق نموده‌ای و چگونه زمین را بر امواج آب گسترانده‌ای، دیده‌اش و امانده، عقلش درمانده، گوشش سرگردان و فکرش حیران می‌شود.

نهج البلاغه: خطبه ۱۶۰

هشام بن سالم می‌گوید: «خدمت هشام بن حکم که از شاگردان بزرگ مکتب امام صادق علیه السلام بود رسیدم. از او پرسیدم که اگر کسی از من سؤال کرد؛ چگونه خدایت را شناختی؟ به او چطور جواب بدهم؟»

هشام گفت: «اگر کسی از من پرسید خدایت را چگونه شناختی؟ در پاسخ می‌گویم: من خداوند را به واسطه وجود خودم شناختم. او نزدیک‌ترین چیزها به من است. چون می‌بینم اندام من دارای تشکیلاتی است که اجزای گوناگون آن با نظم خاص در جای خود قرار گرفته است. ترکیب این اجزا با کمال دقت انجام گرفته و دارای آفرینش دقیقی است و انواع نقاشیها بدون کم و زیاد در آن وجود دارد. می‌بینم که برای من حواس گوناگون و اعضای مختلف از قبیل چشم، گوش، قوه شامه، ذائقه و لامسه آفریده شده و هر کدام به تنهایی وظیفه خویش را انجام می‌دهد.

در اینجا هر انسان عاقل، عقلا محال می‌داند که ترکیب منظم بدن ناظم و نقشه دقیق بدون نقاش بوجود آید. از این راه فهمیدم که نظام وجود و نقشهای بدنم بدون ناظم و طراح باهوش نبوده و نیازمند به آفریدگاری باشد...»

توحید صدوق: ۲۸۹

ستارگان، زیور آسمان

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَهَا رُجُومًا
لِّلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ

ما نزدیک ترین آسمان را با چراغ هایی [چون ستارگان] آراستیم، و آن ها را وسیله راندن شیاطین قرار دادیم [تا نتوانند از عالم بالا خبر بگیرند]، و آتشی افروخته برای آنان آماده کرده ایم

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ

«الدنیا» اسم تفضیل مؤنث از ماده «دنو» به معنای «نزدیک تر» است؛ بنابراین «السماء الدنیا» یعنی آسمان نزدیک تر یا نزدیک ترین آسمان. این عبارت در قرآن کریم برای آسمانی که بالای سرامست و ستارگان و سیاره ها و کهکشان ها در آن وجود دارد، به کار رفته است؛ چرا که این آسمان از بین هفت آسمان به ما که ساکنان زمین هستیم، نزدیک تر است.

در آیات پیشین، سخن از این بود که هیچ کس نمی تواند کاستی و خللی در آفرینش آسمان ها بیابد. در این آیه به نشانه ای از حکیمانه بودن آفرینش خدای متعال تنها در یکی از هفت آسمان اشاره می کند؛ نشانه ای که برای همه قابل مشاهده است: «ما نزدیک ترین آسمان نسبت به شما را به وسیله چراغهایی زینت دادیم.»

ستارگان به چراغ تشبیه شده‌اند، از آن جهت که هر دو نوری چشمک‌زن تولید می‌کنند و هر دو در شب تا حدودی انسان را از تاریکی مطلق نجات می‌دهند و کمک می‌کنند بتواند راه خود را پیدا کند؛ افزون بر اینکه چراغ‌های آسمان، آسمان را چنان زینت داده‌اند که انسان از دیدن و درنگ در آن سیر نمی‌شود:

ظاهراین آیه و آیات مانند آن، نشان می‌دهد که هر آنچه از ستارگان و کواکب و کهکشان‌ها در آسمان دیده می‌شود، همه و همه مربوط به آسمان اول هستند که به عنوان نمونه‌ای از اتقان صنع خدای متعال در آیه مطرح شده است. بنابراین چنین نمونه‌ای، تنها مشتق از خروار و قطره‌ای از دریای عظمت آفرینش هفت آسمان است و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! چيست اين سقف بلند ساده بسيارنقش

زين معما هيچ دانا در جهان آگاه نيست

وَجَعَلْنَهَا رُجُومًا لِلشَّيْطَانِ

«رجوم»، جمع «رجم» به معنای چیزی است که به سمت هدفی پرتاب می‌شود. بنابراین معنای عبارت این است: «ما این چراغ‌ها، یعنی ستارگان را سنگ‌ها و پرتابه‌هایی برای راندن شیاطین قرار دادیم.» مشابه این آیه در سوره‌های دیگر نیز وجود دارد؛ برای نمونه آیات ۱۶ تا ۱۸ سوره حجر و همچنین آیات ۶ تا ۱۰ سوره صافات نیز مضمونی شبیه این آیات دارد. این آیات در کنار هم نشان می‌دهد که گاه شیاطین جنی از مرزهایی که برای آنان معین شده، تجاوز می‌کنند تا سخن فرشتگانی که ظاهراً تدبیر امور از جانب خدای متعال بر عهده آنها نهاده شده را مخفیانه

بشنوند و از امور غیبی مطلع گردند. اما در انجام این کار ناکام می‌مانند؛ چرا که اگر پیاپی از حد خود فراتر نهند، چیزی شبیه شهاب به سمت آنان پرتاب شده و آنان را دور می‌کند. البته طبق آیه ۹ سوره مبارکه جن، جنیان پیش از بعثت پیامبر ﷺ امکان استراق سمع را داشته‌اند؛ اما پس از رسالت ایشان و نزول قرآن، از چنین کاری باز داشته شده‌اند.

پرسش دشواری که در این زمینه مطرح است این است که آیا مراد از شهاب در این آیات، همان شهاب‌هایی است که ما در آسمان می‌بینیم و آیا همین کواکبی که در آسمان هستند، مانع استراق سمع شیاطین می‌شوند؟ تعدادی از مفسران در برابر این پرسش اظهار درماندگی کرده و به آن پاسخ نداده‌اند. تعدادی دیگر همچون مرحوم علامه رحمته الله علیه برای این باورند که مراد از شهاب، شهاب‌های موجود در آسمان نیست؛ بلکه این الفاظ صرفاً مثل‌هایی هستند که برای روشن شدن حقایق غیر محسوس بیان می‌شوند.

وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ

در پایان آیه، خدای متعال شیاطین را به عذاب وعده می‌دهد؛ آتشی که از پیش آماده شده است. «أَعْتَدْنَا» در اصل «أَعْدَدْنَا» به معنای «آماده کردیم» بوده که برای تلفظ راحت‌تر، یکی از دال‌ها به تاء تبدیل شده است. همچنین «السَّعِيرِ» به معنای لهیب آتش است که گرم‌ترین بخش آن به شمار می‌آید.

در محضر معصومان علیهم السلام

امام صادق علیه السلام: خانه‌ای که در آن قرآن خوانده می‌شود و در آن خدای متعال یاد می‌شود، خیر و برکتش افزون شده، فرشتگان در آن حاضر و شیاطین از آن کوچ می‌کنند و همان‌گونه که ستارگان برای اهل زمین می‌درخشند، این خانه برای اهل آسمان می‌درخشد.

کافی: ۲/۴۹۸

حکایت و هدایت

هر کس که نمک خورد و نمکدان بشکست ...

وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَيَسَّ الْمَصِيرُ ﴿٦﴾

برای کسانی که به پروردگارشان کافر شدند عذاب دوزخ است، و دوزخ عاقبت بدی است!

وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ

در آیه پیش، فصل نخست سوره به پایان رسید؛ فصلی که موضوع آن تأکید بر مالکیت و قدرت و تدبیر پروردگار متعال و هدف آن، زنده کردن نور فطرت در درون مخاطبان و ایجاد خشیت در دل آنان در برابر عظمت الهی بود. از آیه ششم، فصل دوم سوره آغاز می‌گردد؛ فصلی در زمینه عاقبت کسانی است که در برابر چنان خدایی ناسپاسی می‌کنند.

کُفْرَ به معنای پوشاندن است. این ماده در قرآن در معانی مختلفی به کار رفته:

۱. پوشاندن نعمت یا ناسپاسی، مانند: لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ (نمل: ۴۰)؛

۲. انکار خدا، نبوت، معاد، دین و آیات الهی، مانند: قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ

(کافرون: ۱)؛ ۳. کشاورز که دانه را در زمین می‌پوشاند، در آیه: كَمْثَلِ غَيْثٍ

أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ (حدید: ۲۰) (بر اساس نظر برخی مفسران)؛ ۴. پوشاندن

گناهان مانند واژه کفار یا: فَأَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا (آل عمران:

۱۹۳). کافرا کافر نامیده‌اند، به این دلیل که با ایمان نیاوردن و اطاعت نکردن

از پروردگار خویش، نعمت‌های او را ناسپاسی می‌کند یا به این دلیل که حق

را با اینکه می‌داند حق است، می‌پوشاند و آن را انکار می‌کند.
این آیه از دوره به آیات فصل پیشین سوره متصل می‌شود:
نخست اینکه در آیه پنجم، سخن از وعده عذاب به شیاطین بود. در
این آیه، آن وعده به طور کامل تربیان می‌شود: نه فقط شیاطین، بلکه
همه کسانی که حق پروردگارشان را نشناختند و از طاعت او سرباز زدند،
همگی باید منتظر عذاب باشند.

دوم اینکه در آیه دوم سوره سخن از این بود که خلقت آفرینش و نظام
مرگ و زندگی با هدف ابتلا و آزمودن انسان‌ها، تقدیر و تدبیر شده است
تا معلوم شود چه کسی از نظر عمل و پیروی از دستورات الهی، برترین و
بهترین است. روشن است که در پی این آزمایش، پاداش و کیفری نیز
وجود خواهد داشت که در این آیه به بیان کیفر آنان که نافرمانی می‌کنند،
پرداخته شده است.

یکی از نکات قابل توجه در این آیه، این است که به جای «کفروا بالله»،
عبارت «کفروا بریهم» به کار رفته است. از این ظرافت می‌توان دو نکته مهم
را برداشت کرد:

نخست اینکه خدای رحمان در مقام تهدید نیز به دنبال این است که کافر
را از خواب غفلت بیدار کند؛ چرا که انسان با شنیدن این آیه، بار دیگر نام
«رب» را بر زبان جاری می‌کند و این نام او را به یاد الطاف و نعمت‌های
پروردگارش می‌اندازد:

به پاداش نیکی چرا بد کنم؟ اگر بد کنم، برتن خود کنم
دوم اینکه کنار هم قرار گرفتن دو واژه کفر و رب، اوج بی‌انصافی کافرا
نمایان می‌سازد؛ چرا که به قول سعدی: سگِ حق شناس، به از آدمی
ناسپاس.

هرکس که نمک خورد و نمکدان بشکست

در مذهب رندان جهان، سگ به از اوست!

وَيْسُ الْمَصِيرِ

«صارِ اِلَى مَكَانٍ» یعنی به سمت آن مکان حرکت کرد و آن را مقصد نهایی خود قرار داد. «مصیر» اسم مکان از همین فعل و به معنای مقصد نهایی و سرنوشتی است که شخص برای خود انتخاب کرده است. «بئس» نیز از افعال ذم است که برای سرزنش به کار می‌رود. «بئس المصیر» یعنی: سرنوشت شوم عذاب جهنم که آنان با کفر خود برای خود رقم زده‌اند، بد سرنوشتی است!

مقبل امروز کند داروی درد دل ریش

که پس از مرگ میسر نشود درمانش

هر که دانه نفشانند به زمستان در خاک

ناامیدی بود از دخل به تابستانش

دولت باد و گراز روی حقیقت برسی

دولت آنست که محمود بود پایانش

در محضر معصومان عليهم السلام

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نَزْدَ خِذَا سَخْنِي بَزْرُگَ وَا رَجْمَنْدَ اسْتِ؛ هرکس با اخلاص آن را بگوید، بهشت بر او واجب می‌شود و هرکس آن را به دروغ بر زبان جاری کند، مال و خونش را حفظ می‌کند؛ اما پایان کارش به سوی آتش است.

توحید صدوق: ۲۳

حکایت و هدایت

نهیّب جهنم

إِذَا الْقَوُفِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيْقًا وَهِيَ تَفُوْرٌ ﴿۷﴾

چون در آن افکنده شوند درحالی که در فوران است
صدایی هولناک از آن می شنوند

«شهیق» صدای بازدم کسی است که در حال گریه کردن، همراه با حزن و اندوه بسیار است و نمی تواند صدای خود را بالا ببرد؛ چیزی شبیه صدای بازدم درازگوش در زمان آوازخواندن. «تفور» از ماده «فور» به معنای جوشش و فوران است.

پس از اینکه در آیه پیش، جهنم را به عنوان جایگاه و سرنوشتی بد برای کافران معرفی کرد، در این آیه و آیات بعد درباره چگونگی ورود آنها به جهنم و گفتگوهایی که در آن صورت می گیرد، سخن به میان می آورد. در آیه هفتم می فرماید: زمانی که در جهنم افکنده می شوند، صدایی زشت و عجیب از آن می شنوند؛ درحالی که جهنم در حال فوران و جوشش شدید است.

نکته ۱. القاء به معنای پرتاب کردن است و می توان دو پیام از به کار بردن این فعل در این آیه برداشت کرد:

نخست اینکه جهنمیان آن چنان بی ارزش هستند که همچون زباله ای که در زباله دان پرتاب می شود، به درون جهنم پرتاب می شوند؛

دوم اینکه جهنم آنچنان وسیع و عمیق و آتش آن، آنچنان شعله‌ور است که برای اینکه جهنمیان به جایگاهشان برسند، راهی جز پرتاب آنان وجود ندارد. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: **فَاخَذُوا نَارًا فَغَرُّهَا بَعِيدًا وَحَرَّهَا شَدِيدًا وَعَذَابُهَا جَدِيدٌ دَارٌ لَيْسَ فِيهَا رَحْمَةٌ وَلَا تُسْمَعُ فِيهَا دَعْوَةٌ وَلَا تُفْرَجُ فِيهَا كُرْبَةٌ** (نهج البلاغه: نامه ۲۷)؛ «از آتشی پرهیزید که منتهای آن دور و گرمایش شدید و عذابش نو و بی سابقه است؛ سزایی که رحمتی در آن نیست و صدای فریاد کسی در آن شنیده نمی‌شود و اندوه کسی در آنجا برطرف نمی‌شود!»

نکته ۲. فعل «فار» هم برای جوشیدن مایعات به کار می‌رود، هم برای شعله‌ور شدن آتش و هم برای شعله‌ور شدن آتش خشم انسان. ظاهراً در این آیه، فعل «تفور» افزون بر معنای دوم، بر معنای سوم نیز دلالت دارد؛ چرا که در آیه بعد، سخن از خشم آتش به میان آمده است.

نکته ۳. «شهیق» واژه‌ای است که برای صدای نفس جانداران به کار می‌رود. از طرف دیگر در جاهای دیگری از قرآن، ویژگی‌های موجودات زنده و از جمله انسان به جهنم نسبت داده شده است. برای نمونه در آیه ۳۰ از سوره ق آمده است: **يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ**؛ «روزی که به جهنم می‌گوییم: آیا پرشده‌ای؟ و جهنم در پاسخ می‌گوید: [هنوز پر نشده‌ام؛] آیا باز هم هست؟» برخی از مفسران همچون علامه طباطبایی رحمته الله علیه بر این باورند که جهنم نیز موجودی زنده و با شعور است. چگونه چنین نباشد؛ در حالی که در قیامت پوست، گوش، چشم، دست، پا و دیگر اعضای بدن انسان که در ظاهری جان هستند و درک ندارند، سخن می‌گویند؟

نکته ۴. این آیه نمونه‌ای از زیباترین صحنه‌هایی است که قرآن با الفاظ به تصویر می‌کشد: جهنمی پراز آتش که صدایی عجیب شبیه صدای بازدم ناله از آن بیرون می‌آید و در حال فوران است. چنین تصویرسازی‌هایی در جای جای قرآن کریم وجود دارد و تأثیر بسزایی در مخاطبی که اهل تدبر است، می‌گذارد. تنها یکی از این زیبایی‌ها کافی است تا دلی به لرزه افتد و از خواب غفلت بیدار شود که «در خانه اگر کس است یک حرف بس است». چه بسیار انسان‌های اهل بینش که با شنیدن چنین آیاتی و تصور عذاب الهی، ساعت‌ها اشک می‌ریزند و از خدای متعال عاجزانه درخواست می‌کنند: **رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا** (فرقان: ۶۵)؛ «پروردگارا، عذاب جهنم را از ما برگردان؛ چراکه عذاب آن، شدید و دامنگیر است.»

امیرالمؤمنین علیه السلام: «بدانید که این پوست نازک را طاقت بر آتش نیست، پس به خود رحم کنید! شما خود را در دنیا به مصائب و رنجها آزموده‌اید. آیا دیده‌اید یکی از شما به خاطر خاری که به بدنش فرو می‌رود و از لغزیدنی که دچار خونریزی می‌گردد، و از ریگ داغی که او را می‌سوزاند چگونه ناله سرداده و اظهار درد می‌کند؟ پس چه طاقت و حالی خواهد داشت وقتی بین دو طبقه از آتش قرار گیرد، در حالی که هم‌خوابه سنگ سوزان و همنشین شیطان گردد؟!»

نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳

با هشدارها چه کردید؟

تَكَادُ تَمِيزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أَلْقَى فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا
 أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ ﴿٨﴾

گویا نزدیک است دوزخ از شدت خشم پاره پاره شود، هر زمان گروهی را در آن بیندازند نگهبانانش از آنان می پرسند: آیا برای شما هشداردهنده ای به این عذاب دردناک نیامد؟

تَكَادُ تَمِيزُ مِنَ الْغَيْظِ

«تمیز» به معنای فروپاشیدن و تکه تکه شدن است. «غیظ» نیز به معنای خشم شدید است. این عبارت نیز تصویری دیگر از جهنم ارائه می دهد؛ تصویری که در آن موجودی خشمگین، آن چنان از شدت خشم در حال فوران و جوشش است که گویی نزدیک است از هم فرو پاشد و تکه تکه شود؛ درست مانند انسان خشمگینی که از شدت خشم سرخ شده و رگ های گردنش بیرون زده و آرام و قرار ندارد. در این عبارت نیز صفتی دیگر از صفات موجودات زنده به جهنم نسبت داده شده است: خشم شدید.

كُلَّمَا أَلْقَى فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ

«فوج» به معنای گروهی از مردم است که با سرعت به سمتی در

حرکت هستند. در آیه ۷۱ و ۷۳ سوره زم‌نیز از واژه «زمر» که تقریباً به همین معناست، برای جهنمیان و بهشتیان استفاده شده است: **وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا؛ وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَىٰ الْجَنَّةِ زُمَرًا.** در آیه ۷۱ سوره اسرا نیز آمده: **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ؛** «روزی که هر گروه از مردم را به نام امام و پیشوایشان فرا می‌خوانیم.» همچنین درباره فرعون می‌فرماید: **يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ** (هود: ۹۸)؛ «فرعون در روز قیامت پیشاپیش قومش می‌رود؛ سپس آنان را وارد آتش می‌کند.»

نتیجه‌ای که می‌توان از این آیات گرفت این است که در قیامت اجتماع مردم برای حساب و همچنین ورود آنان به بهشت یا جهنم به صورت انفرادی نیست؛ بلکه به صورت گروهی است؛ به این صورت که پیشوایان هدایت و پیشوایان ضلالت، پیشاپیش پیروان خود حرکت می‌کنند و آنان را به سمت سرنوشتی که برای آنان بر اساس اندیشه و روش زندگی‌شان تعیین شده، همراه خود می‌برند. چنین حقیقتی اهمیت دقت در انتخاب الگو و پیشوا برای زندگی را به خوبی نشان می‌دهد. در امالی مفید عنه (ص ۲۸۵) از امام صادق ع نقل شده: در روز قیامت منادی ندا می‌زند: خلیفه خدا در زمین کجاست؟ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع برمی‌خیزد. از جانب خدای متعال ندا زده می‌شود: ای گروه مردم، این علی ابن ابی طالب خلیفه خدا در زمین و حجت او بر بندگانش است. هر کس در دنیا به ریسمان او چنگ زده، امروز نیز به ریسمان او چنگ بزند تا از نور او بهره‌برد و پشت سر او به جایگاه‌های والای

بهشت رهسپار شود. در این هنگام مردمی که در دنیا به ریسمان او چنگ زده بودند، برخاسته و با او رهسپار بهشت می‌شوند. سپس ندایی از جانب خدای متعال برمی‌خیزد که هرکس در دنیا به پیشوایی اقتدا کرده، در پی او به جایی رود که آن پیشوا او را می‌برد! در این هنگام پیشوایان از پیروان خود بیزاری می‌جویند!

مراد از خزنه یا خزانه داران جهنم، فرشتگانی هستند که اداره امور جهنم به آنان واگذار شده است. این فرشتگان در آیات دیگری از قرآن این‌گونه وصف شده‌اند: **عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ** (تحریم: ۶)؛ «بر جهنم فرشتگانی سنگدل و سخت‌گیر گمارده شده‌اند که از فرمان‌هایی که خدای متعال به آنان می‌دهد، سرپیچی نمی‌کنند و هر آنچه بدان دستور داده شوند را انجام می‌دهند.»

در جمله پایانی این آیه می‌فرماید: این فرشتگان در پرسشی حسرت‌آفرین و همراه با سرزنش از اهل آتش می‌پرسند: آیا کسی از جانب خدا به سوی شما نیامد تا به شما نسبت به این عاقبت شوم هشدار دهد؟

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: چرا خدای متعال انبیا و رسل را به سوی مردم مبعوث کرد؟

فرمود: تاپس از فرستادن پیامبران حجتی برای مردم در برابر خدا وجود نداشته باشد و نگویند هیچ بشارت دهنده و هیچ هشدار دهنده‌ای به سوی ما نیامد و اتمام حجت خدا بر آنان تحقق یابد. آیا این کلام خدای متعال را نشنیده‌ای که از نگهبانان جهنم نقل کرده و احتجاج آنان را بر اهل آتش که مبتنی بر ارسال انبیا و رسل است بیان می‌کند: أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ

علل الشرائع: ۱/ ۱۲۰-۱۲۱

آخر، این اقرار خواهی کرد...

قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ

أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ ﴿٩﴾

می‌گویند: آری، البته هشدار دهنده آمد، ولی انکار کردیم
و گفتیم: خداوند هیچ حکم و موعظه ای نازل نکرده، شما
هشدار دهندگان جز در گمراهی بزرگ نیستید

در آیه پیش بیان شد که نگهبانان جهنم که بسیار خشن و سخت گیر هستند، اهل جهنم را توبیخ کرده و از آنان می‌پرسند: «آیا هیچ کس به سوی شما نیامد تا شما را از این سرنوشت بی‌رحمانه آگاه کند و به شما هشدار دهد؟» در این آیه پاسخ کافران به این پرسش بیان شده است. کافران، خود، می‌دانند که پرسش این فرشتگانِ خشمگین برای توبیخ و سرزنش و افزودن حسرت آنان است، نه برای دریافت جواب؛ ولی با وجود این، به این پرسش پاسخ می‌دهند و با حسرت و اندوه زبان به اعتراف گشوده و می‌گویند: «آری، چنین بود و نذیر و هشدار دهنده‌ای به سوی ما آمد و به ما هشدار داد و راه هدایت را را به ما نمایاند؛ اما ما به سخنان آنان گوش فرادادیم و آنان را دروغگو انگاشتیم و به آنان گفتیم: خدای متعال هیچ وحی و رسالتی برای هیچ کس نفرستاده و ادعای رسالت شما دروغ است؛ شما نه تنها فرستاده

خدا نیستید، بلکه در بدترین گمراهی‌ها به سر می‌برید.»
آری، آنان زبان به اعتراف می‌گشایند؛ اما زمانی که خیلی دیر
است:

آخرین اقرار خواهی گرد هین هم ز اول روز آخر را ببین
نکته اول: کافرانی که در دنیا نبوت پیامبران و دعوت‌کنندگان به
صراط مستقیم را انکار می‌کنند، دو گروه هستند:

۱. گروه اول می‌دانند که حقیقت چیست؛ ولی برای اینکه منافع
خود را در خطر می‌بینند، آن را انکار می‌کنند. انکار فرعون و
اطرفیان او از همین نوع بوده است: **وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا**
أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا (نمل: ۱۴)؛ «فرعون و اطرفیانش با این که
دل‌هایشان به درستی معجزات ما یقین داشت آنها را به ستم و
از سرتکبر انکار کردند.» روشن است که این گروه، چون حقیقت
را شناخته‌اند، هیچ بهانه‌ای در روز قیامت نخواهند داشت.

۲. گروه دوم کسانی هستند که یقین ندارند و در شک به سر
می‌برند؛ ولی با وجود این، به خاطر راحت‌طلبی و برای فرار از
بار مسئولیت و تکلیف، نه تنها دعوت پیامبران و دینداران
را نمی‌پذیرند؛ بلکه به مقابله با آن برمی‌خیزند. این گروه نیز
به این دلیل که اولاً به دنبال کشف حقیقت نمی‌روند، ثانیاً
چیزی را انکار می‌کنند که نسبت به نادرستی آن یقین ندارند،
در روز قیامت پاسخی در برابر خدای متعال نخواهند داشت.
نکته دوم اینکه یکی از راه‌های کافران و مفسدان و مخالفان حق
برای مقابله با افراد مصلح این است که با تهمت زدن و به‌ریش‌خند
گرفتن آنان، فضای جامعه را به سمتی ببرند که دیگران از گرویدن
به مصلحان و پیروی از دعوت آنان شرم‌کنند و به آنان بدبین

شوند! در این آیه می بینیم که اهل آتش اعتراف می کنند که به نپذیرفتن دعوت پیامبران بسنده نکردند و به آنان تهمت زدند که اولاً خدا چیزی نازل نکرده و شما دروغ می گوید و ثانیاً شما در گمراهی بزرگی به سر می برید.

تهمت زدن به پیامبران، عالمان دینی و دینداران و تمسخر آنان، فقط مربوط به امت های پیشین و یا امت های بی دین نیست. اگر در جاهلیت عده ای پیامبران را مسخره می کردند، امروز نیز در جاهلیت مدرن عده ای که به ناحق خود را روشنفکر نامیده اند و دینداری را عقب ماندگی و دینداران را افرادی خرافه پرست و دور از تمدن می دانند، مقدسات دینی را به تمسخر گرفته و به بزرگان دین توهین می کنند و با این کار فضا را برضد کار تبلیغی آنان گل آلود کرده و شخصیت آنان را نیز در اذهان مردم تخریب می کنند. متأسفانه این کار با گسترش استفاده نادرست از فضای مجازی به شکلی فراگیرتر در حال انجام است و بی شک بهترین راه فرار از این دام برای مردم عادی که فرصت و امکانات مطالعه و تحقیق برای کشف حقیقت ندارند، این است که از گروه ها و شبکه های مجازی که چنین روالی در پیش گرفته اند، خارج شوند؛ خصوصاً با توجه به اینکه استقبال از این افراد اگرچه با قصد حمایت از آنان نباشد، باعث افزایش بازدهی فعالیت آنان شده و می تواند کمک به گناه به شمار آید. خداوند متعال به پیامبر اسلام ﷺ دستور می دهد اگر مشاهده کردی کسانی آیات قرآن را به تمسخر گرفته و نسبت به آن سخنان ناروا می گویند، از آنان روی بگردان.

امام صادق علیه السلام: خدای متعال دو آیه از کتابش را به بندگانش اختصاص داده: یکی اینکه تا زمانی که نمی دانند، سخن نگویند و دیگری اینکه چیزی را که نمی دانند، انکار نکنند؛ او در قرآن فرموده: «أَلَمْ يُوْحَدْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ»؛ «آیا از آنان پیمان کتاب گرفته نشد که بر خدا جز حق نگویند» و فرموده: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ»؛ «بلکه آنان چیزی را دروغ شمردند که نسبت به آن آگاهی کامل ندارند و معنای آن برای آنان آشکار نشده است.

کافی: ۴۳/۱

حکایت و هدایت

روزی حضرت علی علیه السلام در جامع کوفه جمعی را مورد خطاب قرار داد و فرمود: شما را به خدا سوگند! کدام یک از شما در بازگشت از «حجة الوداع» از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنید که گفت: «من کنت مولاه فعلی مولا»؟ گروهی شهادت دادند. انس بن مالک - که در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله خادم آن حضرت بود - در جمع حضور داشت؛ ولی شهادت نداد. علی علیه السلام به او فرمود: تو که در آن صحنه حضور داشتی، چرا شهادت نمی دهی؟ گفت پیر شده ام و فراموشم شده است. علی علیه السلام فرمود: اگر دروغ می گویی، خدا تو را گرفتار مرضی کند که عمامه نیز نتواند آن را بپوشاند. به نفرین آن حضرت، انس گفتار برص و پیسی شد؛ لذا پس از آن نفرین، هرگز بدون نقاب مشاهده نشد!

ادب فنای مقرران: ۳۶۴/۱

کاش می شنیدیم، کاش می اندیشیدیم...

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿۱۰﴾

و می گویند: اگر ما دعوت سعادت بخش انبیاء را به گوش قبول شنیده بودیم، یا در آنچه برای ما آوردند اندیشه می کردیم در زمره اهل آتش سوزان نبودیم.

اهل آتش پس از اینکه پاسخ پرسش فرشتگان گماشته بر جهنم را دادند، به همدیگر رو کرده و با حسرت و اندوه می گویند: «اگر ما گوش شنوا داشتیم و به سخنان پیامبران گوش می دادیم یا از عقل و خرد خود بهره می بردیم و درباره خود و عاقبت خود می اندیشیدیم، هرگز در میان جهنمیان نبودیم و سرنوشتی دیگر داشتیم.»

جهنمیان در این سخن خود، به دو ابزار که خدا به انسان عطا کرده، اشاره می کنند و حسرت می خورند که چرا از این دو بهره نبرده اند؛ یکی گوش و دیگری عقل. آنان نجات را در استفاده از یکی از این دو معرفی می کنند و خدای متعال با نقل این گفته آنان، این مطلب را تأیید می کند. در آیات دیگری از قرآن نیز این دو در کنار هم قرار گرفته اند و بر نجات بخش بودن آنها تأکید شده است. در آیه ۳۷ سوره قاف آمده: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ**؛ «در این مطلب تذکری است

برای کسی که بهره‌ای از عقل دارد یا گوش فرا دهد و دلش جای دیگر نباشد.» از امام کاظم علیه السلام نقل است که قلب در این آیه به معنای عقل است. در آیه ۴۴ سوره فرقان نیز کسانی که از گوش یا عقل بهره نمی‌گیرند، به چهارپایان تشبیه شده‌اند: **أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا؛** «آیا گمان می‌کنی بیشتر آنان [سخن حق را] می‌شنوند، یا [در حقایق] می‌اندیشند؟ آنان جز مانند چهارپایان نیستند بلکه گمراه‌تر از این هستند!» علامه طباطبایی رحمته الله علیه علت اینکه این دو در کنار هم قرار گرفته‌اند را اینگونه تبیین می‌کند: «کسانی که ایمان به حق دارند، دو دسته‌اند: دسته اول کسانی که دارای عقل‌اند و می‌توانند در مورد حق تحقیق و تفکر کرده و مصداق حق را تشخیص دهند و به آن اذعان کرده و ایمان بیاورند، و دسته دوم کسانی هستند که قدرت تفکر ندارند تا بتوانند حق و خیر و نفع را تشخیص دهند؛ این دسته باید گوش فرا دهند و تبعیت کنند.»

دو نکته:

نکته نخست: در این آیه سمع پیش از عقل آمده است. ظاهراً این تقدم به این دلیل است که برای بیشتر مردم به هر دلیلی یافتن راه درست، آن‌هم در همه زمینه‌ها، به وسیله عقل و تفکر امکان‌پذیر نیست و باید از کسانی که از نظر علم، عقل، عمل و تقوا از آنها برتر هستند، تبعیت کنند.

نکته دوم: عموم مردم که وظیفه آنها تبعیت و تقلید است، در مرحله اول باید بتوانند تشخیص دهند از چه کسی باید پیروی کنند. از آیات قرآن می‌توان برخی از ویژگی‌های کسانی که باید از

آنان پیروی کرد را استخراج نمود. برای نمونه:

۱. علم: فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (نحل: ۴۳)؛ «اگر نمی دانید از اهل ذکر پرسید.»

۲ و ۳: عاقل بودن و اطمینان از هدایت یافته بودن. وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءِآبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ ءِآبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (بقره: ۱۷۰)؛ «و هنگامی که به آنان [که آلوده به شرك و كفرند] گفته می شود: از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید، پاسخ دهند: بلکه از آیینی که پدرانمان را برآن یافتیم، پیروی می کنیم. آیا هر چند پدرانشان چیزی نمی فهمیدند و راه نمی یافته اند [باز کورکورانه از آنان پیروی خواهند کرد؟]» مفهوم این آیه نشان می دهد در صورتی که شخصی عاقل و اندیشمند و هدایت یافته باشد، می توان از او پیروی کرد.

۴. خیرخواهی برای دیگران و انتظار تشکر و جبران نداشتن: در سوره مبارکه یس از قول مردی که از نقطه ای دوردست برای تأیید و دفاع از پیامبران و نصیحت قوم خود آمد (جاء من اقصى المدينة) نقل شده است: اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْتَلْكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُهْتَدُونَ (یس: ۲۱) «از کسانی پیروی کنید که پاداشی از شما نمی خواهند و خود، راه یافته اند.» در این آیه نیز گوینده مردم را به تبعیت از پیامبران نصیحت می کند و برای این دعوت خود دو دلیل عقلایی می آورد: یکی اینکه این رسولان برای منفعت خود تبلیغ نمی کنند و خیرخواه شما هستند و دوم اینکه خود هدایت یافته اند.

امام صادق علیه السلام: مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ وَمَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ.
هر کس عاقل باشد، دین دارد و هر کس دین داشته باشد، وارد بهشت می شود.

الکافی: ۱۱/۱

حکایت و هدایت

جبرئیل علیه السلام بر آدم نازل شد و به او گفت:
- ای آدم علیه السلام، به من دستور داده شده تا سه چیز را به تو عرضه کرده و تو را بین یکی از این سه مخیر کنم تا هر کدام را بخواهی انتخاب کنی و دو چیز دیگر را رها کنی.
آدم علیه السلام به او گفت:

- ای جبرئیل، آن سه چیز چیست؟
جبرئیل علیه السلام در پاسخ گفت:

- عقل، حیا و دین.

آدم علیه السلام فرمود:

من عقل را انتخاب کردم!

جبرئیل علیه السلام به حیا و دین گفت:

- بروید و او را واگذارید!

حیا و دین گفتند:

- ای جبرئیل، به ما دستور داده شده هر جایی عقل هست، همراه او باشیم!

جبرئیل علیه السلام گفت:

- خود دانید! و رفت ...

الکافی: ۱۰/۱-۱۱

دوزخیان و رحمت؟!

فَاعْتَرِفُوا بِذُنُوبِهِمْ فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿۱۱﴾

به این صورت به گناهشان اعتراف می‌کنند، پس دوری از
رحمت خدا بر اهل آتش سوزنده باد!

سحق به معنای دوری است و عبارت «سُحِقًا لَهُ» نفرین است؛ به این معنا که خدا او را از رحمت خود و از خیر دور کند. در آیات پیش سخن از این بود که اهل آتش اقرار می‌کنند پیامبران را تکذیب کرده و آنان را به تمسخر گرفته‌اند و از اینکه به سخنان حق گوش فرانداده و از عقل خود بهره نبرده‌اند، ابراز پشیمانی می‌کنند. این گفتار و رفتار آنان در زمانی اتفاق می‌افتد که دروغ‌گفتن و انکار کردن هیچ فایده‌ای ندارد و چیزی جز حقیقت آشکار نیست؛ بنابراین خدای متعال در آیه یازدهم از این ماجرا نتیجه‌گیری می‌کند: ببینید آنها چگونه لب به اعتراف می‌گشایند و خطاها و لغزش‌ها و گناهان گذشته خود را می‌پذیرند و از اینکه چشم خود را در دنیا بر حقیقت بسته بودند، اظهار پشیمانی می‌کنند! چنین کسانی شایستگی هیچ چیزی را ندارند، جز نفرین خدایی که همه چیز را برای ایمان و سعادت آنها فراهم کرد و پیامبرانی دلسوز برای

هدایت آنان فرستاد: رحمت خدا از اهل آتش دور باد!

از این آیه کوتاه می‌توان یک نکته مهم را برداشت کرد و آن اینکه خدای متعال برای هدایت مردم در دنیا و رسیدن آنان به سعادت ابدی هرآنچه لازم بوده و بلکه بیش از آن را فراهم کرده است؛ به‌گونه‌ای که کافران و اهل دوزخ در جهنم هرگز لب به شکایت نمی‌گشایند و به خدای متعال اعتراض نمی‌کنند که ضلالت ما دست خودمان نبود و اگر چنین و چنان می‌کردی، ما گمراه نشده بودیم؛ بلکه همه اهل دوزخ خود را مقصر می‌دانند و به اشتباهات خود اقرار می‌کنند. چنین چیزی در بیان قرآن، روایات و متکلمان، «اتمام حجت» نامیده می‌شود. برای نمونه در قرآن کریم به این نکته اشاره شده که یکی از اهداف نزول قرآن این است که مردم در قیامت بهانه‌ای نداشته باشند:

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ * أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابَ عَلَي طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ * أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أَنْزَلْنَا الْكِتَابَ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بَيِّنَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ (انعام: ۱۵۵-۱۵۷)

«و این قرآن کتابی است پر خیر و برکت که ما آن را فر فرستادیم؛ پس، از آن پیروی کنید و تقوا پیشه سازید تا مورد رحمت قرار گیرید. * قرآن را فر فرستادیم تا نگوئید: تنها بردو طایفه (یهودیان

و مسیحیان) که پیش از ما بودند کتاب آسمانی نازل شد و ما از تلاوت و فراگیری آنان بی خبر بودیم. * یا نگویید: اگر بر ما کتاب آسمانی فرودستاده می شد ما از آنان هدایت یافته تر بودیم. اکنون از جانب پروردگارتان دلیلی آشکار و رهنمود و رحمتی به سوی شما آمد؛ پس کیست ستمکارتر از آن کس که آیات خدا را دروغ شمرد و از آنها روی برتابد؟ به زودی کسانی را که از آیات ما روی برمی تابند، به سزای روی برتابتنشان به عذاب ناگوار کیفر می دهیم.»

همچنین در آیه دیگری که بخشی از آن را در دعای ندبه می خوانیم، آمده است:

وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أُرْسِلَتْ إِلَيْنَا رَسُولًا
فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِّن قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى (طه: ۱۳۴)

«و اگر ما آنان را پیش از نزول قرآن به عذابی هلاک می کردیم، می گفتند: پروردگارا، چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی؟ اگر پیامبری فرستاده بودی، ما پیش از آن که بر اثر عذاب خوار و رسوا شویم از آیات تو پیروی می کردیم!»

این آیات نشان می دهد با نزول قرآن و رسالت پیامبر ﷺ و البته بهره مندی از وجود مبارک معصومان علیهم السلام حجت بر همه ما تمام است و باید مراقب باشیم که مبادا سرنوشت خود را با دست خود تباه کنیم!

در محضر معصومان علیهم السلام

امام کاظم علیه السلام: «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةً وَحُجَّةَ بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةَ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَيُّمَّةُ عَ وَأَمَّا الْبَاطِنَةَ فَالْعُقُولُ»
خدای متعال دو حجت بر مردم دارد؛ حجتی آشکار و بیرونی و حجتی پنهان و درونی. حجت بیرونی، همان فرستادگان خدا و پیامبران و امامان علیهم السلام هستند و حجت درونی، عقل هاست.

حکایت و هدایت

ترس از نادیدنی در پنهان



إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ

بی تردید برای کسانی که در پنهان از پرورگارشان می ترسند
آمزش و پاداش بزرگی است

در ابتدای سوره ملک، سخن از ابتلا و آزمایش به میان آمد. سپس از گروهی یاد شد که با کفر خود و تکذیب پیامبران، سرنوشت شوم جهنم را برای خود رقم می زنند. در این آیه به گروهی دیگر اشاره دارد که در مقابل گروه پیش قرار دارند. این افراد از آزمایش الهی سرفراز بیرون خواهند آمد؛ چرا که از خدای بزرگ، ترسی در دل دارند که آنان را از گناه باز می دارد. آنان خدا را نمی بینند؛ اما می دانند که خدا آنان را می بیند و در همه حال نزد آنان حاضر و ناظر است. پروردگار مهربان نیز این شرم و حیای آنان را بی پاسخ نمی گذارد؛ ابتدا سایه مغفرت و آمزش خود را بر آنان می گسترد و از گناهانی که گاه از روی جهالت و غفلت انجام داده اند در می گذرد و آنان را پاک می نماید و سپس پاداشی بزرگ به آنان عطا می کند.

«الخشية» به معنای ترسی است که معمولاً برخاسته از عظمت طرف مقابل است. بنابراین تا زمانی که شخص، عظمت کسی را درک نکند و نسبت به آن معرفت نداشته باشد، از او خشیت نخواهد

داشت. شاید به همین دلیل باشد که خدای متعال می‌فرماید: **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ** (فاطر: ۲۸) «تنها عالمان و آگاهان، از الله خشیت دارند.» هر چه مقدار معرفت انسان به خدای متعال بیشتر باشد، فروتنی و ترس او از خدا نیز بیشتر خواهد شد و در نتیجه کمتر گناه خواهد کرد.

خشیت و ترس از خدا یکی از کلیدواژه‌های نجات بخش قرآنی است. خدای متعال در چند آیه از قرآن بر این نکته تأکید دارد که قرآن و سخنان پیامبر ﷺ تنها در کسانی تأثیر می‌گذارد که خشیت دارند:

● **مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى * إِلَّا تَذَكُّرَةً لِمَنْ يَخْشَى** (طه: ۲-۳)؛ «ای پیامبر، ما این قرآن را بر تو فرو نفرستادیم تا به رنج بیفتی. * بلکه آن را فرو فرستادیم تا برای کسی که خشیت دارد تذکری باشد.»

● **إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْعَلِيمَ فَبَسَّرَهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ** (یس: ۱۱)؛ «تو فقط کسی را هشدار می‌دهی و هشدار تو برای او سودمند است که از قرآن پیروی کند و از خدای رحمان که برای او در حجاب است، خشیت داشته باشد. چنین کسی را به آمرزش گناهان و پاداشی ارزشمند نوید ده.»

و بهشت پاداش کسانی است که خشیت دارند:

● **ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ** (بینه: ۸)؛ «پاداش بهشت، برای کسانی است که از پروردگارشان خشیت دارند.»

● **هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ * مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْعَلِيمَ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ** (ق: ۳۲-۳۳)؛ «[به بهشتیان می‌گویند:] این همان پاداشی است که آن را به شما و هر آن کس که به خدا روی آورد و از عهدی که خدا با او دارد محافظت کند، وعده می‌دادند. * همان

کسی که از خدای رحمان که از دید او نهان بود، خشیت داشت و با قلبی سرشار از توجه به خدا نزد او آمد. (۳۳)

در محضر معصومان علیهم السلام

امام باقر علیه السلام: كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غَيْرَ ثَلَاثٍ عَيْنٍ سَهَرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَيْنٍ فَاضَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَعَيْنٍ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ. هر چشمی در روز قیامت گریان است، جز سه چشم: چشمی که در راه خدا خواب نداشته باشد و چشمی که از خشیت الهی اشک بریزد و چشمی که از محارم الهی بسته شود.

کافی: ۲/۸۰

امام باقر علیه السلام: قَالَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عليه السلام: أُوتِينَا مَا أُوتِيَ النَّاسَ وَمَا لَمْ يُؤْتُوا وَعَلِمْنَا مَا عَلِمَ النَّاسَ وَمَا لَمْ يُعَلِّمُوا فَلَمْ نَجِدْ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ فِي الْغَيْبِ وَالْمَشْهَدِ وَالْقَصْدِ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ وَكَلِمَةِ الْحَقِّ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ وَالتَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ حَالٍ. سلیمان بن داود فرمود: هر آنچه به مردم داده شده و داده نشده، به ما داده شد و هر آنچه به مردم آموخته شده و آموخته نشده، به ما آموخته شد. ما چیزی بهتر از خشیت از خدا در پنهان و آشکار و میانه روی در بی نیازی و نیازمندی و سخن حق در حالت خشنودی و خشم و زاری به درگاه خدای عز و جل در همه حال نیافتیم.

خصال: ۱/۲۴۱

«سلیمان بن خالد» گفت: این آیه را خدمت حضرت صادق علیه السلام قرائت کردم: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» هر که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، خداوند گناهان او را به حسنات تبدیل می‌کند.

فرمود: این آیه درباره شما است. روز قیامت بنده‌ی مؤمن گنهکار را می‌آورند در پیشگاه خدای - متعال - می‌ایستند. خداوند خود متصدی حساب او می‌شود به یکی از گناهانش او را متوجه می‌کند که در فلان روز و ساعت چنین کاری کردی می‌گوید: آری، پروردگارا، همین‌گونه است. آنگاه به تمام گناهانش پی می‌برد و همه را اقرار و اعتراف می‌نماید.

سپس خداوند می‌فرماید: بنده‌ی من! در دنیا این گناهان را بر تو پوشاندم. اینک نیز می‌بخشم. فرمان می‌رسد از طرف خداوند که به جای گناه او را ثواب بدهید، در این جمله که گناهان به حسنات تبدیل شد، نامه عمل او را میان مردم می‌آورند. اهل محشر تعجب می‌کنند، از این نامه که یک گناه در آن نیست و می‌گویند این بنده یک معصیت هم نکرده، این است معنی آیه.

پند تاریخ: ۴/ ۲۲۳-۲۲۵

از راز درون سیزهم آگاه است

وَأَسْرُوقَوْلِكُمْ أَوْ أَجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۱۳﴾

گفتارتان را پنهان کنید یا آشکار، برای خدا تفاوت نمی‌کند؛ زیرا او بی‌گمان به اسرار و نیات باطن‌ها آگاه است

در ابتدای سوره، از سیطره کامل خدا بر همه هستی و قدرت بی‌انتهای او سخن به میان آمد. در این آیه و آیه بعد، بر علم نامتناهی پروردگار تأکید می‌شود.

اسرار قول، به معنای آهسته و پنهانی سخن گفتن است؛ به گونه‌ای که دیگران نشنوند. جهر قول نیز به معنای بلند سخن گفتن است. خدای متعال در این آیه می‌فرماید: پنهانی سخن بگویید یا آشکارا، برای خدای متعال هیچ فرقی نمی‌کند؛ چرا که او به همه چیز و از جمله آنچه در دل دارید، آگاه است. او پیش از آنکه شما لب به سخن بکشایید، از دل شما با خبر است و می‌داند چه می‌خواهید بگویید. ساده‌انگاری است اگر تصور کنید با پنهانی سخن گفتن، خدای متعال از سخنانتان با خبر نمی‌شود! در آیه ۷ سوره طه آمده:

وَإِنْ تَجْهَرُوا بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (طه: ۷)؛ «اگر آشکارا سخن بگویید، او [نه تنها سخن آشکارا را می‌شنود، بلکه] اسرار پنهان و بلکه از آن پنهان‌تر را نیز می‌داند.»

امام صادق ع درباره این آیه می فرماید: **السِّرُّ مَا كَتَمْتَهُ فِي نَفْسِكَ وَأَخْفَى مَا خَطَرَ بِبَالِكَ ثُمَّ أَنْسَيْتَهُ** (معانی الاخبار: ۱۴۳)؛ «سِرّ، آن چیزی است که در درونت پنهان می کنی و پنهان تر از سِرّ آن چیزی است که به ذهنت خطور می کند، سپس آن را فراموش می کنی.»

در آیات دیگر قرآن نیز بر علم خدای متعال نسبت به جزئی ترین امور تأکید شده است. برای نمونه در آیه ای که در نماز غفیله می خوانیم، آمده: **وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ** (انعام: ۵۹)؛ «و کلیدهای [امور] پنهان نزد اوست؛ هیچ کس جز او آنها را نمی داند؛ و او آنچه را در خشکی و دریاست می داند و هیچ برگی فرو نمی افتد، مگر اینکه او نسبت به آن آگاه است و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین و هیچ ترو خشکی نیست، جز آنکه در نوشته ای روشن موجود است.»

یکی از بن مایه های مهم سبک زندگی قرآنی که در زندگی انسان بسیار تأثیرگذار است، باور مستحکم نسبت به علم الهی است. انسان موحد، باید باور داشته باشد در پنهان و آشکار هر فعلی انجام دهد، بلکه هر آنچه به دل و ذهنش خطور می کند، همه و همه زیر سیطره علم الهی است و خدای متعال نسبت به آنها آگاهی کامل دارد و به هیچ وجه هیچ چیز از معلومات بی انتهای خدای متعال از بین نخواهد رفت و فراموش نخواهد شد: **لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي** (طه: ۵۲)؛ «پروردگار من، نه در دانش خود، دچار اشتباه می شود و نه فراموش می کند.» چنین باوری در کنار باور به روز سخت حساب

جایی برای گناه و حتی اندیشیدن به گناه و ظلم باقی نمی‌گذارد. همین تأثیرگذاری است که لقمان را بر آن داشت به فرزندش اینگونه نصیحت کند که:

يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ
أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (لقمان: ۱۶)؛

«پسرکم! بی‌گمان اگر کار شایسته یا ناشایسته تو هموزن یک دانه خردل باشد و آن هم در دل صخره‌ای یا در آسمان‌ها و یا در دل زمین نهان باشد، خدا آن را برای حسابرسی حاضر خواهد کرد، چرا که خداوند علمش در ژرفای هر چیزی نفوذ دارد و به کنه موجودات آگاه است.»

در محضر معصومان عليهم السلام

امیرالمؤمنین عليه السلام: يَعْلَمُ عَجِيجَ الْوُحُوشِ فِي الْفَلَوَاتِ وَمَعَاصِي
الْعِبَادِ فِي الْخَلَوَاتِ وَاخْتِلَافَ التَّيْنَانِ فِي الْبِحَارِ الْغَامِرَاتِ وَتَلَاظُمَ
الْمَاءِ بِالرِّيَّاحِ الْعَاصِفَاتِ

خدای متعال نسبت به آوای وحوش در بیابان‌ها و گناهان بندگان در خلوت‌ها و آمدوشد نهنگ‌ها در دریاها بزرگ و برهم خوردن آب‌ها از بادهای سخت آگاه است.

نهج البلاغه: خطبه ۱۹۸

دلآوری‌ها و ایثار و نبرد قهرمانانه یکی از اصحاب به نام قُزمان در جنگ احد را برای پیامبر تعریف کردند. پیامبر ﷺ به جای این که او را تمجید کند، فرمود: «او اهل دوزخ است.»

یاران از سخن پیامبر ﷺ تعجب کردند، چرا که از راز سخن بی‌خبر بودند تا این که بعضی به حضور پیامبر ﷺ آمده و گفتند که قُزمان مجروح شد.

فرمود: «همان که گفتم، خداوند آنچه را بخواهد در مورد عذاب او در دوزخ انجام می‌دهد.» چرا؟ مگر او در رکاب پیامبر ﷺ با دشمن نجنگیده و در این راه مجروح نشده است؟ طولی نکشید که پاسخ به این سؤال روشن شد. آنگاه که قُزمان در بستر افتاده بود، جمعی از مسلمانان به عیادت او آمده و به او گفتند: تورا مژده باد! خوشا به سعادت تو که آن همه زحمت را تحمل کردی و اهل بهشت خواهی بود. او با عصبانیت گفت: مرا به چه چیز مژده می‌دهید؟ سوگند به خدا من برای اسلام و دفاع از آن، نمی‌جنگیدم، بلکه به قصد دفاع از قبیله و بستگانم می‌جنگیدم، تا آنها را از گزند دشمن، نجات دهم. یاران، تا حدودی به راز سخن پیامبر ﷺ پی بردند که قُزمان به سبب این که نیتش برای خدا و دفاع از اسلام نبود، اهل دوزخ است. اما هنوز موضوع، به طور کامل برایشان روشن نبود تا این که خبر رسید او در برابر دردهای زخم بدنش مقاومت نکرد و تصمیم به خودکشی گرفت و با تیر خود را کشت. همه فهمیدند که پیامبر ﷺ راست فرمود که او از دوزخیان است، زیرا نیت ناپاک داشت و همان نیت آلوده، او را به هلاکت رسانید. پیامبر ﷺ او را فاسق خواند و فرمود: «خداوند، دین اسلام را به واسطه این مرد فاسق تأیید کرد.»

اقتباس از اعلام الوری: ص ۹۴

آن که می آفریند، می داند!

﴿۱۴﴾ **أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ**

آیا کسی که آفریننده است اوضاع و احوال آفریده خود را نمی داند؟! و حال آنکه بسیار دقیق نگر و آگاه است

واژه «لطیف» در قرآن برای خدای متعال در سه معنا به کار رفته است:

۱. به معنای کسی که با دیگران مدارا و به آنان لطف دارد و با کرامت و بخشش با آنان برخورد می کند. برای نمونه لطیف در آیه **اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ** (شوری: ۱۹) به همین معناست.

۲. به معنای شیء لطیف و ظریف در مقابل شیء ضخیم و متراکم است. به سخنی که معنای ظریفی دارد که برای همه آشکار نیست، کلام لطیف گفته می شود. همچنین به اشیائی که حواس انسان توانایی درک آنها را ندارد (مانند جنیان)، لطایف گفته می شود. این صفت برای خدا به این معناست که او موجودی لطیف است که کسی توانایی دیدن و درک چیستی او را ندارد. برای نمونه به آیه زیر توجه کنید:

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (انعام: ۱۰۳)؛

«چشم‌ها او را در نمی‌یابند، درحالی‌که او چشم‌ها را درمی‌یابد و او لطیف (نادیدنی) و آگاه است.»

این آیه به خوبی معنای واژه اللطیف را نشان می‌دهد؛ چرا که این واژه با ابتدای آیه یعنی عبارت: **لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ** ارتباط دارد. همچنین واژه الخبیر با عبارت **وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ** مرتبط است و به این معناست که او از همه چیز باخبر و آگاه است.

۳. به معنای کسی که از جزئیات و امور پنهانی موجودات باخبر است و با لطافت، ظرافت و حکمت، امور را تدبیر می‌کند: **إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ** (یوسف: ۱۰۰)؛ «پروردگام هر آنچه را بخواهد، حکیمانه و با ظرافت تدبیر می‌کند.» ظاهر اللطیف در آیه ۱۴ سوره ملک به همین معناست.

در آیه ۱۳ از سوره مبارک ملک برای نکتۀ تأکید شد که پروردگار هستی از گفتارهای پنهانی و آشکار و فراتر از این، از آنچه درون سینه مردم پنهان است، آگاهی دارد. ممکن است برای کسی این پرسش مطرح شود که مگر می‌شود کسی از راز درون سینه که کسی غیر از خود انسان از آن آگاه نیست، باخبر باشد؟ در آیه ۱۴ به زیبایی با یک پرسش، به این پرسش پاسخ می‌دهد: آیا کسی که آفریده، از آفریده خود آگاه نیست؟ اوست که انسان و ذهن و دل او را آفریده و طبیعتاً از آفریده خود باخبر است.

در پایان آیه، دو صفت از صفات الهی بیان شده تا دوباره به مردم یادآوری کند خدا نسبت به همه چیز آگاهی کامل دارد: او لطیف است و از جزئیات و امور پنهانی موجودات باخبر است و با لطافت، ظرافت و حکمت، آنان را تدبیر می‌کند. همچنین او خبیر است و

هر اتفاقی که در عالم هستی می افتد، از او پنهان نیست. توجه به این ویژگی های خدای لطیف و خبیر، باعث می شود انسان نگاهی متفاوت به زندگی داشته باشد. برای کسی که خالق راد رک کرده و او را ناظر و شاهد می داند، رفتار کسانی که برای منافع ناچیز دنیایی به پنهان کاری و دروغ و ریا و نفاق روی می آورند، خنده آور خواهد بود؛ کسانی که از مردم شرم دارند و مراقب اند تا مبادا آبروی شان پیش دیگران برود؛ ولی از خالق خود که از جزیی ترین و نادیدنی ترین امور آگاه است، شرم ندارند.

در محضر معصومان علیهم السلام

امام جواد علیه السلام: ... وَكَذَلِكَ سَمَّيْنَاهُ لَطِيفًا لِعِلْمِهِ بِالشَّيْءِ اللّطِيفِ
مِثْلِ البُعْضَةِ وَ أَحْفَى مِنْ ذَلِكَ وَ مَوْضِعِ الشُّوْءِ مِنْهَا وَ الْعَقْلِ وَ
الشَّهْوَةِ لِلسِّفَادِ وَ الْحَدَبِ عَلَى نَسْلِهَا وَ إِقَامِ بَعْضِهَا عَلَى بَعْضٍ وَ
نَقْلِهَا الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ إِلَى أَوْلَادِهَا فِي الْجِبَالِ وَ الْمَفَاوِزِ وَ الْأُودِيَةِ
وَ الْقَفَارِ...

ما خدا را لطیف می نامیم، چون به اشیاء لطیف که به سختی دیده می شوند، مانند پشه و حتی پنهان تراز پشه آگاه است و همچنین از کیفیت رشد اعضای آنها و نیروی ادراکی و نیروی جنسی برای تولید نسل و مهربانی آنها نسبت به نسل خود و روابط اجتماعی که با یکدیگر دارند و جابجا کردن غذا و آب برای فرزندان شان در کوه ها و بیابان ها و دره ها و کویرها باخبر است.

دانش آموزی چنین حکایت می‌کند: ساعت امتحان درس دینی بود. تنبلی و سستی در درس خواندن کار دستم داده بود و اضطراب سراپای وجودم را فرا گرفته بود. چه کنم؟ هر لحظه فکری به ذهنم می‌آمد، آخر تصمیم خود را گرفتم و از روشی که قبلاً نیز بارها استفاده کرده بودم، کمک گرفتم. آری، کتاب بینش دینی را در کشوی میزی گذاشته و با ظرافت تمام آن را طوری قرار دادم که نه کسی متوجه شود و نه به هنگام استفاده دچار مشکل شوم. لحظه‌ای احساس آرامش کردم. خانم معلم وارد کلاس شد و سؤالها را به ما داد و من آماده... اما ناگهان او همه بچه‌های کلاس را غافلگیر کرد. آهسته آهسته به سوی تخت سیاه رفت و بر روی آن آیه‌ای کوتاه از کتاب بزرگ آسمانی نوشت: «انّ ربک لبا المرصاد» (به راستی خدای تو در کمین گنهکاران است)

سپس رو به ما کرد و تنها یک کلام گفت: «آخرین نفر ورقه‌های امتحان بچه‌ها را به دفتر بیاورد و به من تحویل بدهد». و آنگاه پیش چشمان مبهوت ما از کلاس خارج شد. او نگاه همواره ناظر خدا را به یاد ما آورد و خود رفت. حالت عجیبی به من دست داد. در ورقه‌ام هیچ چیز ننوشتم، جز یک بیت شعر:

خوشا در مکتب وجدان نشستن

شدن صفر و ز نامردی گسستن

ر. ک: ماهنامه بشارت شماره ۳۴/۹

بر زمین رام، گام نهید!

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا
وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ ﴿١٥﴾

اوست که زمین را به سود شما رام و مطیع و قابل بهره برداری قرار داد، پس در اطراف و اکنافش گام بردارید، و از رزق خداوند بخورید که برانگیخته شدن به سوی اوست

«ذلول» صفت مشبیه از ذَلَّ یا ذُلَّ به معنای نرم خو، مطیع و رام است. این صفت بیشتر برای انسان یا چارپایان به کار می‌رود؛ چارپایانی مانند اسب و گاو که رام و مطیع انسان هستند و انسان به راحتی از آنان برای کارهای مختلف استفاده می‌کند. «منکب» به معنای مکان بلند و مرتفع است. به دوش یا شانۀ یعنی قسمتی از بدن که بین بازو و کتف قرار دارد نیز منکب گفته می‌شود. بنابراین در این آیه زمین از دو جهت به چارپایان تشبیه شده:

۱. اینکه همچون چارپایان رام و مسخرانسان است
۲. همچون چارپایان، منکب و شانۀ ای دارد که انسان بر آن سوار است.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا

در آیات پیش از قدرت و علم بی‌انتهای خدای متعال سخن به میان آمد تا مردم را بر آن دارد نسبت به رفتار و سرنوشت خود

بی تفاوت نباشند و بدانند خداوند از هر گفتار و رفتاری از آنان سر می‌زند، آگاهی دارد و روزی به حساب آنان رسیدگی و مجرمان را از پرهیزکاران جدا خواهد نمود. در آیه ۱۵ سوره ملک، این هدف از راهی دیگر دنبال می‌شود و پروردگار متّان با بیان نعمت‌هایی که فقط و فقط برای انسان آفریده، رستاخیز را به او یادآوری می‌کند:

اوست آن کسی که زمین را همچون چارپایی رام و مطیع، برای شما آفرید و آن را مسخّر شما کرد. این زمین، کوه‌ها، دشت‌ها، بیابان‌ها، دریاها، چارپایان، گیاهان و هر آنچه در زمین هست، همه برای شما و فرمانبردار شما آفریده شده و رایگان در اختیار بشر قرار داده شده است: **وَالْأَرْضُ وَصَعَهَا لِلْأَنَامِ** (الرحمن: ۱۰)؛ «و زمین را برای آدمیان آفرید!». امام عسکری از امام هادی از امام جواد از امام رضا از امام کاظم از امام صادق از امام باقر از امام سجاد علیهم‌السلام روایت کرده که ایشان در تفسیر آیه **الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا** (بقره: ۲۲) فرمود:

«خدای متعال زمین را مناسب سرشت شما و سازگار با بدن‌های شما آفرید؛ نه آن را پر حرارت و گرم قرار داد تا شما را بسوزاند و نه آن را سرد قرار داد تا شما را منجمد کند. نه آن را بسیار خوشبو قرار داد تا سردرد بگیرید و نه آن را بسیار بدبو قرار داد تا شما را هلاک کند. نه سطح آن را مانند آب، بسیار نرم قرار داد تا شما را در خود غرق کند و نه آن را بسیار سخت قرار داد تا نتوانید خانه بسازید و مردگان خود را دفن کنید. خدای متعال سطح زمین را در حدی محکم قرار داده که بتوانید از آن بهره ببرید و در آن برقرار باشید و بدن‌ها و ساختار جسم شما بر آن پایدار بماند و در زمین چیزهایی قرار داد تا به وسیله

انها زمین مسخر شما باشد و بتوانید برای خانه‌ها و قبرها و بسیاری از منافع دیگر خود از آن بهره ببرید. به همین دلیل است که خدای متعال می‌فرماید زمین را برای شما بستر قرار داده است.»

(توحید صدوق: ۴۰۳-۴۰۴)

فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ

حال که همه چیز برای شماست، بردوش زمین، این حیوان رام، آزادانه راه بروید و از آن استفاده کنید و از روزی خدا که برای شما در زمین قرار داده، بخورید و البته به یاد داشته باشید، نهایت کار شما رفتن به سوی همین خدایی است که این نعمت‌ها را برای شما آفریده است. او برای شما سنگ تمام گذاشته و این همه نعمت برای شما آفریده تا همه شرایط برای شما فراهم باشد تا راه کمال را پیمایید و به جایگاهی که شایسته آن هستید، دست پیدا کنید: **كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ** (نحل: ۸۱)؛ «این‌گونه نعمتش را بر شما کامل می‌کند تا مگر فرمانبردار او باشید.»

به‌راستی، آیا ممکن است و رای این طبیعت و این زیستگاه بی‌نظیر که از هر لحاظ با ویژگی‌های انسان سازگار است و هرآنچه انسان نیاز دارد در آن یافت می‌شود، تدبیر و برنامه حکیمانه‌ای وجود نداشته باشد؟ آیا ممکن است ما به‌عنوان کسانی که همه چیز مسخر و رام ماست، در ساختار هستی فقط نقش موجودی بی‌ارزش را داشته باشیم که متولد می‌شود و چند صباحی بعد می‌میرد و با مرگ، کار او خاتمه می‌یابد؟ یا اینکه همه این‌ها تدبیر شده تا مقدمه‌ای باشد برای زندگی حقیقی موجودی که روح خدا در آن دمیده شده است؟

امام کاظم علیه السلام: «إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ قَدْرًا الَّذِي لَا يَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِهِ خَطْرًا
أَمَا إِنَّ أَبْدَانَكُمْ لَيْسَ لَهَا ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِعُوهَا بِغَيْرِهَا»

الکافی: ۱۹/۱

«بازرزش ترین مردم کسی است که دنیا را برای خود مهم نمی داند. آگاه باشید بدن های شما بهایی جز بهشت ندارد؛ پس آن را به چیزی جز بهشت نفروشید.»

حکایت و هدایت

حضرت علی علیه السلام صحنه مرگ را چنین بیان می فرمایند: در لحظه ی مرگ اطراف بدن شل می شود رنگ می پرد. مرگ می آید. زبان می گیرد. انسان هنوز می بیند و می شنود ولی قدرت حرف زدن ندارد. فکرش کار می کند. با خود فکر می کند که عمرش را در چه راهی صرف و تباه کرده و ایامش را چگونه سپری کرده است؟ در آن لحظه از اموال و ثروت هایی که در طول عمرش جمع کرده یاد می کند و با خود می گوید: این اموال را از چه راهی بدست آورده ام و فکر حلال و حرام آن نبودم اکنون گناه و حسابش با من است و لذت و بهره اش با دیگران ولی مامور مرگ همچنان روح او را از اعضای او جدا می کند تا زبان و گوش هم از کار می افتد و فقط چشمانش می بیند و به اطراف خود نگاه می کند و تلاش و وحشت حرکت اطرافیان خود را مشاهده می کند. دیگر نمی شنود و حرفی هم نمی زند. در لحظه آخر روح از چشم هم گرفته می شود و او مانند مرداری در میان دوستان و بستگان می افتد و همه از او می ترسند و از کنارش فرار می کنند و پس از اندکی او را به خاک سپرده از او دور می شوند و او را به دست عملش می سپارند و برای همیشه از دیدارش چشم می پوشند!

زمین هم صبری دارد

ءَأَمِنْتُمْ مَن فِي السَّمَاءِ أَن يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ

تَمُورٌ ﴿١٦﴾

آیا از کسی که فرمانروایی و حاکمیتش در عوالم بالا حتمی است چه رسد در زمین، در امان هستید از این که با شکافتن زمین، درحالی که به شدت می لرزد شما را در آن فروبرد؟

مراد از خسف زمین، شکافته شدن آن و فرورفتن اشیای روی آن در زمین است؛ مانند آنچه برای قارون و اموال او رخ داد: **فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ...** (قصص: ۸۱). این واقعه با یک زمین لرزه شدید همراه است که سطح زمین را زیرورو می کند. «مور» نیز به معنای حرکت رفت و برگشتی و سریع همراه با دوران و چرخش است.

در آیه پیش، به یکی از نعمت های بزرگ الهی برای انسان اشاره شد: زمینی که برای زندگی انسان آفریده و مهیا شده است. پس از اینکه به مردم یادآوری کرد که خدا خالق زمین است و اوست که آن را برای مردم مسخر ساخت تا رام آنها باشد و بتوانند از آن به راحتی بهره ببرند، در این آیه ناگهان از واقعه ای وحشتناک سخن به میان می آید که هدف از آن ایجاد ترس در دل کسانی است که به رفاه و آرامش و امنیت عادت کرده اند و به راحتی بر روی زمین گناه می کنند، بدون

اینکه به نتیجه کردار خود بیندیشند:

«آیا مردمی که بر روی این زمین، غرق در نعمت‌ها، به زندگی آلوده به گناه مشغول‌اند و خود و خدای خود را فراموش کرده‌اند، خود را ایمن می‌دانند از اینکه روزی فرشتگانی که در آسمان گمارده شده‌اند و مأموران گوش‌به‌فرمان پروردگارانند، با اراده الهی، زمین را با اهلش زیرو رو کنند که ناگاه در اثر آن، اضطراب و لرزشی شدید در زمین پدید آید و در نهایت آنان در زمین فروروند و هیچ اثری از آنان باقی نماند؟» آری، خدا زمین را آفریده تا شرایط برای پیاده شدن نظام مرگ و زندگی انسان مهیا شود؛ نظامی که بر اساس آیه دوم همین سوره، هدف از آن، آزمایش الهی و بروز و ظهور کارهای نیک از انسان و در نهایت رسیدن او به سعادت است. اگر انسان از این نظام بهره نبرد و کار نیک انجام ندهد و از مسیر اصلی خود منحرف شود، برقرار بودن زمین دیگر چه توجیهی خواهد داشت؟ البته که در چنین شرایطی، زمین حق دارد اهلش را در خود ببلعد تا مگر روزی فرارسد و نسلی باتقوا و نیکوکار بر آن ساکن شود.

روشن است که هدف از ایجاد این ترس، بیدار کردن غافلان از خواب غفلت است. به عبارت دیگر، حتی آیات تهدیدآمیز قرآن، از جهتی از روی شفقت و ترحم است و پروردگار مهربان چون دوست ندارد کسی از بندگانش، گرفتار عذاب شود، این‌گونه آنان را می‌ترساند تا مگر از خواب بیدار شوند و عاقلانه رفتار کنند؛ درست مانند پدری که وقتی دید نصیحت‌های دلسوزانه‌اش در فرزندش اثر نکرد، تلاش می‌کند با تهدید به او هشدار دهد و او را از کار نادرست خود باز دارد. اما چه می‌توان کرد وقتی فرزندی آن‌چنان ناخلف است که چون مردگان

هیچ نمی شنود و هیچ سخنی در او اثر نمی کند.
 نکته ای که در سیر آیات باید بدان توجه کرد این است که آیاتی که تا
 کنون با آنها آشنا شدیم، مجموعه ای بود از امیدها و ترس ها و بشارت ها
 و تهدیدها. از «تبارک» که نوید خیر می داد تا «سحقاً» که نفرینی بود
 برای نابودی؛ از بشارت اهل خشیت تا تهدید اهل معصیت. همه
 این ها نشان می دهد اولاً: قرآن کتابی است که همه روش ها را برای
 نجات و هدایت انسان به کار می گیرد و ثانیاً: به ما می آموزد برای تبلیغ
 دین خدا از همین روش بهره بگیریم.

در محضر معصومان علیهم السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقِّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يَقْطِ النَّاسَ
 مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَلَمْ يُرَخِّصْ لَهُمْ فِي مَعَاصِي
 اللَّهِ وَلَمْ يَثْرِكِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ...
 کافی: ۳۶/۱

آیا به شما خبر دهم که چه کسی دین را در حد کمال فهمیده است؟
 کسی که مردم را از رحمت خدا ناامید نکند و [در مقابل] باعث نشود
 آنان خود را از عذاب الهی ایمن بدانند و درباره معصیت های الهی بر
 آنان آسان نگردد و قرآن را به خاطر گرایش به دیگر کتاب ها، رها نکند...

فرعون فرمان داد، تا یک کاخ آسمان خراش برای او بسازند، دژخیمان ستمگراو هم مردم را از زن و مرد برای ساختن آن کاخ و بیگاری گرفته بودند، حتی زنهای آبستن از این فرمان استثناء نشده بودند.

یکی از زنان جوان که آبستن بود، سنگی سنگین را برای آن ساختمان حمل میکرد و چاره‌ی جزاین نداشت.

زیرا همه تحت کنترل مأموران خونخوار بودند، اگر او از بردن آن سنگها شانه خالی میکرد، زیر تازیانه جلادان به هلاکت میرسید.

آن زن جوان در برابر چنین فشاری قرار گرفت و بار سنگین سنگ را همچنان حمل میکرد، ولی ناگهان حالش منقلب شد و بچه‌اش سقط گردید.

در این تنگنای سخت از اعماق دل غمبارش ناله کرد و در حالی که گریه گلویش را گرفته بود، گفت: ای خدا آیا خوابی؟ آیا نمیبینی این طاغوت زورگوبا ما چه می‌کند؟

چند ماهی از این ماجرا نگذشت که همین زن در کنار رود نیل نشسته بود که ناگهان نعش فرعون را در روبروی خود دید.

آن زن صدای هاتفی را شنید که به او گفت: هان ای زن، مادر خواب نیستیم مادر کمین ستمگران میباشیم.

بزودی خواهید دانست

أَمْ أَمِنْتُمْ مَن فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا
فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ ﴿١٧﴾

یا از کسی که فرمانروایی و حاکمیتش در عوالم بالا مسلم است چه رسد در زمین، در امان هستید که توفانی از سنگریزه بر شما فرستد؟ به بزودی خواهید دانست که هشدار من چگونه است؟!

حصباء به معنای سنگریزه است و الحَصْبُ، مصدر به معنای پرتاب کردن سنگریزه است. حاصب یعنی پرتاب کننده سنگریزه و مراد از این واژه در این آیه، بادی شدیدی است که سنگریزه به همراه دارد. چنین بادی یکی از عذاب‌های الهی است که قوم لوط با آن نابود شده‌اند: كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذْرِ * إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ (قمز: ۳۳-۳۴)؛ «قوم لوط نیز هشدارها را دروغ انگاشتند * ما هم بر آنان بادی که سنگبارانشان کرد فرستادیم و تنها خاندان لوط بودند که آنان را در سحرگاهی نجات بخشیدیم.»

آیه پیش تهدیدی بود برای مخاطبانی که با وجود بهره‌مندی از نعمت‌هایی که خدا بر روی زمین قرار داده، ناسپاسی کرده و به سخنان نجات‌بخش پیامبر ﷺ گوش فرانمی‌دهند. این آیه نیز تهدیدی دیگر است مکمل تهدید پیشین با این هدف که شاید دو

تهدید در کنار هم تأثیر کند و مخاطب را تکان دهد. تفاوت تهدید اول و دوم در این است که تهدید اول، بلایی زمینی است و تهدید دوم، بلایی آسمانی:

«یا اینکه آیا مردمی که بر روی این زمین، غرق در نعمت‌ها، به زندگی آلوده به گناه مشغول‌اند، خود را ایمن می‌دانند از اینکه روزی فرشتگانی که در آسمان گمارده شده‌اند و مأموران گوش‌به‌فرمان پروردگارند، با اراده الهی، بادی شدید که آنان را سنگباران کند، بر آنان بفرستند و آنان را از بین ببرند؟»

فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرٍ

«نذیر» در قرآن کریم در دو معنا به کار رفته است:

۱. به معنای مُنذِر یا هشداردهنده که در این صورت یکی از صفات

پیامبران است؛ مانند:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (احزاب: ۴۵).

۲. به معنای انداز و هشدار و تهدید؛ مانند نذیر در این آیه. باید توجه

داشت که واژه «نذیر» در انتهای این آیه، در اصل «نذیر» به معنای «تهدید و هشدار من» بوده که ضمیر «من» از آخر آن حذف شده است.

همیشه افراد زیادی هستند که از روی تکبر و خودبزرگ‌بینی و جهالت، به هیچ نصیحتی گوش فرامی‌دهند و هیچ تهدیدی آنان را تکان نمی‌دهد و حاضر نیستند اراده کنند تا از خواب بیدار شوند و در یک کلمه، خود را از این عذاب‌ها ایمن می‌پندارند. این بخش از آیه، هشدار دوباره برای آنان است:

«ای کسانی که این تهدیدها را جدی نمی‌گیرید و به آنها توجه

نمی‌کنید و همچنان به راه اشتباه خود ادامه می‌دهید، به زودی و پس از تحقق تهدیدها، خواهید دید که هشدار و تهدید من چگونه است!»

نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که ما هرگز نباید به خاطر اندک اعتقاد و ایمانی که داریم خود را از این تهدیدها ایمن بدانیم. امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند: ای مردم، نگویید خدای متعال این تهدیدها را برای اهل شرک بیان کرده؛ چگونه چنین باشد، درحالی که می‌فرماید: **وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ** (انبیاء: ۴۷)؛ «و روز قیامت ترازوهای عدالت را در میان می‌نهمیم و به هیچ‌کس اندک ستمی نخواهد شد. و اگر عملی که سنجیده می‌شود هموزن دانه خردلی باشد آن را به حساب می‌آوریم و همین بس که ما حسابرس باشیم»؛ ای بندگان خدا، بدانید برای اهل شرک نه ترازویی گذاشته می‌شود و نه نامه اعمالی باز می‌گردد؛ بلکه آنان گروه گروه به سمت جهنم محشور می‌شوند؛ بلکه نصب ترازوها و گشوده شدن نامه اعمال، برای رسیدگی به حساب اهل اسلام است! (کافی: ۷۵/۸)

در محضر معصومان علیهم السلام

امام سجاد علیه السلام: ... وَأَشْعُرُوا قُلُوبَكُمْ خَوْفَ اللَّهِ وَتَدَكَّرُوا مَا قَدْ وَعَدَكُمُ اللَّهُ فِي مَرْجِعِكُمْ إِلَيْهِ مِنْ حُسْنِ ثَوَابِهِ كَمَا قَدْ خَوَّفَكُمُ مِنْ شِدِيدِ الْعِقَابِ فَإِنَّهُ مَنْ خَافَ شَيْئًا حَذَرَهُ وَمَنْ حَذَرَ شَيْئًا تَرَكَهُ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْعَافِلِينَ الْمَائِلِينَ إِلَى زُهْرَةِ الدُّنْيَا الَّذِينَ مَكْرُوا السَّيِّئَاتِ ...

کافی: ۷۴/۸

به دل‌هایتان احساس ترس از خدا را بچشانید و پاداش نیکویی که خدا به هنگام بازگشتتان به سوی او به شما وعده داده و همچنین کیفر سختی را که شما را از آن ترسانده، به یاد داشته باشید؛ چرا که کسی که از چیزی بترسد، از آن پرهیز می‌کند و کسی که از چیزی پرهیز کند، آن را ترک می‌نماید. از غافلینی که به زینت‌های دنیا تمایل دارند و مرتکب گناه می‌شوند، نباشید...

حکایت و هدایت

مختار دستور داد حفص - پسر عمر سعد - را حاضر کنند تا سر بریده پدر را ببیند. مختار رو به حفص کرد و گفت: این سر را می‌شناسی؟ حفص در حالی که از وحشت میلرزید گفت: آری! این سر پدرم - عمر سعد - است پس مختار گفت: آیا این سر سزاوار این بود که بریده شود. حفص گفت: بلی ای امیر!

مختار سرش را تکان داد و گفت: پس سزاوار است سرتو دوبار بریده شود. زیرا هم پدرت را به این کار زشت تشویق میکردی و هم به پیروزی پدرت، در میان مردم افتخار میکردی.

حفص که انتظار این سخن را نداشت به خود لرزید و فوری به پا خاست تا خود را از چنگال مرگ نجات دهد، نگهبانان او را گرفتند و پس از زدن تازیانه او را به قتلگاه بردند تا سر او را از تنش جدا کنند. چون که امکان نداشت یک سر دو بار بریده شود، مختار دستور داد سر او را با دو خنجر بریدند و آن یاری دهنده جنایت کار را هم به پدرش ملحق کردند.

مختار در آیینۀ تاریخ؛ به نقل از الکامل (ابن اثیر) ج ۴، ص ۲۴۱

پند تاریخ

وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿۱۸﴾

همانا کسانی که پیش از اینان بودند آیات من و پیامبران را انکار کردند، پس بنگر که مجازات من چگونه بود!؟

وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

در آیات ۱۳ تا ۱۷، خدای متعال منکران و گناهکاران را مخاطب قرار داده و با استدلال، علم نامتناهی خویش را برای آنان ثابت کرد و سپس با بیان اینکه زمین برای آنان خلق شده و روزی آنان بر روی زمین مقدر شده، نعمت‌های خویش را به آنان یادآوری نمود و در پایان، آنان را از عذاب خود ترساند تا مگر از گناه دست بردارند و به طاعت روی آورند. اما هنوز نیز ممکن است افراد زیادی، همچنان این تهدیدها را جدی نگیرند و آنها را بعید بدانند. در این آیه، با توجه به اینکه چنین افرادی که تا این حد خود را به تجاهل و غفلت زده‌اند، دیگر شایستگی این را ندارند که خدای متعال به طور مستقیم با آنان سخن بگوید، روی سخن را از آنان به سمت پیامبر ﷺ بازگردانده و به طور غیر مستقیم به آنان پاسخ می‌دهد:

اینان گمان نکنند نزول چنین عذاب‌هایی بعید و دور از ذهن است. پیش از این نیز کسانی بودند که درست مانند اینان، پیامبران ما را

تکذیب کردند و دعوت آنان را دروغ انگاشتند، اقوامی که اینان از محل زندگی و تاریخ و عاقبت کار آنان باخبرند و داستان آنان را از پدران خویش نسل به نسل و سینه به سینه شنیده‌اند. بنابراین، خود، به خوبی می‌دانند که ما آنان را با عذاب‌هایی شبیه همین عذاب‌ها، نابود کردیم:

فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (عنکبوت: ۴۰)؛ «پس هر یک از آنان را به خاطر گناهانشان، عذاب کردیم؛ برخی از آنان باد همراه باشن فرستادیم و برخی را بانگ آسمانی فرو گرفت و برخی را در زمین فرو بردیم و برخی را غرق کردیم. خداوند اهل این نبود به آنان ستم کند؛ ولی آنان خود به خویش ستم می‌کردند.»

فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ

«تَنَكَّرُ» به معنای دگرگون شدن از حالتی خوش به حالتی ناخوش است. «انکار» و «نکیر» مصدر و اسم مصدر از فعل «أنکر علیه» به معنای ایجاد چنین تغییری است و مراد از آن در این آیه، ایجاد تغییر از نعمت به بلا، از زندگی به مرگ و از آبادانی به ویرانی است. «نکیر» در این آیه مانند «نذیر» در آیه قبل، «نکیری» بوده به معنای «دگرگون کردن من» که یاء ضمیر از انتهای آن حذف شده است. در پایان آیه و پس از یادآوری داستان دیگر اقوام برای عبرت، بار دیگر با یک استفهام به دنبال اقرار گرفتن از مخاطب است: شما که از داستان آنان آگاه هستید، بگویید عذاب من و دگرگون

شدن حال آنها چگونه بود؟ آیا ناگهانی، شدید، ویرانگر و هلاک کننده نبود؟ آیا کسی توانست از آن بگریزد و خود را نجات دهد؟ با اینکه شما اینها را می دانید، باز هم چنین عذابی را بعید می پندارید و در آن تردید دارید؟

قرآن کریم برداستان دیگر اقوام و یادآوری عاقبت کار آنان تأکید بسیار زیادی دارد، به گونه ای که این کتاب آسمانی پراست از داستان های عبرت انگیز پیشینیان. عاقل آن است که با شنیدن و تأمل در این داستان ها، پند گیرد و خود را جای آنان بگذارد و تصور کند یک بار مانند آنان زندگی کرده و عذاب را تجربه نموده و عمری دوباره از خدا گرفته تا راه گذشته را نرود و این بار پایانی نیک را برای خود رقم بزند؛ نه اینکه کاری کند که خود عبرتی شود برای آیندگان. چه زیبا امام سجاد علیه السلام از خدای متعال درخواست می کند: **وَلَا تَجْعَلْنِي عِظَةً لِّمَنِ اتَّعَظُ**؛ (صحیفه سجادیه: دعای ۴۷) «خدایا مرا پندی برای کسانی که پندپذیرند، قرار مده!»

همان به کاین نصیحت یاد گیریم

که پیش از مرگ، يك نوبت بمیریم

اگر مردگان پس از مرگ به زبان می آمدند، از وصف آنچه مشاهده کردند و با آن روبرو شدند، عاجز می ماندند، و اگر آثارشان از بین رفته و اخبارشان قطع شده، هرآینه دیده های عبرت پذیران را می بیند و گوش عقول، داستان آنها را می شنود و بدون ابزار نطق، بلکه با زبان حال می گویند: چهره های خرم و زیبای ما زشت شد، بدنهای نرم و نازکمان از هم گسیخت، لباسهای کهنگی و پوسیدگی در بر کردیم، تنگی قبر ما را به سختی انداخت، از یکدیگر تنهایی به ارث بردیم، خانه های خاموش قبر بر ما فرو ریخت و زیباییهای اندامان را نابود نمود، و صورتهای خوش آب و رنگمان زشت گردید، و اقامتتان در این منازل وحشت زا طولانی شد، نه از اندوه رهایی داریم، و نه از تنگی فراخی یافتیم...

حکایت و هدایت

حسن بن صیقل می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردم از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کنند که اندیشیدن یک ساعت، بهتر از عبادت یک شب است، منظور چگونه اندیشیدن است؟
 امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که انسان از کنار خرابه یا خانه (رها شده ای) می گذرد، بگوید: اَیْنَ سَاکِنُکَ، اَیْنَ بَانُکَ، مَا بِالْکَ لَا تَتَّکَلِّمِینَ؟ آنها که در میان تو سکونت داشتند، کجایند؟ آنها که تو را ساختند کجایند؟ چرا سخن نمی گوئی؟»

الکافی ۲: ۵۴

پرنندگان، آیه رحمان

أُولَئِكَ يَرْوُونَ إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفَّتْ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمْسِكُهُنَّ

إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ ﴿١٩﴾

آیا ندانسته اند که پرنندگان بالای سرشان را درحالی که بال و پَر می گشایند فقط خداوند رحمان از سقوط نگه می دارد؟ به راستی او بر همه چیز بیناست

أُولَئِكَ يَرْوُونَ إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفَّتْ وَيَقْبِضْنَ

«طیر» اسم جمع به معنای پرنندگان و مفرد آن «طائر» است. «صَفَّتْ» به معنای قراردادن دو یا چند چیز در یک خط راست است. «صافَّات» مشتق از این واژه و در این آیه به معنای حالتی است که در آن پرنندگان در زمان پرواز، بال‌های خود را باز کرده و در یک راستا نگه می‌دارند. «يَقْبِضْنَ» نیز از ماده قبض در مقابل بسط است و به حالتی از پرواز اشاره دارد که در آن پرنندگان بال‌های خود را می‌بندند و دوباره باز می‌کنند.

در آیه نخست سوره ملک، سخن از ملکیت تام و تصرف مطلق خدای متعال در عالم هستی بود و سپس به نظام مرگ و زندگی و هدف آن پرداخته شد. در ادامه برای غفلت‌زدایی از مردم و ایجاد رغبت در آنها برای انتخاب راه درست، درباره عذاب اهل آتش و

همچنین درباره سرنوشت اهل خشیت سخن به میان آمد. آیات اخیر نیز پس اشاره به نعمت زمین که بستری مناسب برای زندگی بشر است، در پی تهدید و ترساندن کسانی بود که هنوز از خواب غفلت بیدار نشده بودند. در این آیه به یکی از نشانه‌های عجیب از تصرف تام خدای متعال در عالم هستی اشاره شده تا آنان که هنوز قدرت الهی را درک نکرده‌اند، با تمام وجود آن را لمس کرده و نسبت به آن، به یقین برسند:

آیا به پرندگان نگاه نمی‌کنند و از آفرینش آنها در فکر فرو نمی‌روند؛ پرندگانی که برخلاف دیگر حیوانات، که فقط بر روی زمین راه می‌روند، قادرند به شکلی حیرت‌انگیز خود را از زمین جدا کرده و در آسمان پرواز کنند (فَوْقَهُمْ) و در حالت پرواز نیز گاه برخی از آنها مانند پرندگان شکاری، بال‌های خود را در یک راستا نگه می‌دارند و در فضا معلق می‌مانند (صَافَّاتٍ) و گاه بال‌ها را جمع کرده و دوباره باز می‌کنند تا در حرکت خود، شتاب بگیرند (وَيَقْبِضْنَ)؟ آری، پرندگانی که ما به پرواز آنان عادت کرده‌ایم، اگر نیک بنگریم و در آفرینش آنها تأمل کنیم، خود، نشانه‌ای عجیب از تصرف و قدرت پروردگار متعال هستند.

نکته زیبایی که در این آیه باید به آن توجه داشت این است که واژه «صَافَّاتٍ» به صورت اسم فاعل به کار رفته که بر ثبوت دلالت دارد و واژه «يَقْبِضْنَ» به صورت فعل مضارع به کار رفته که در اینجا بر حدوث و تجدد دلالت می‌کند. این تفاوت به این دلیل است که ثبوت با حالت اول پرواز، یعنی گسترده بودن بال‌ها که امری ثابت است، سازگار است و حدوث و تجدد با حالت دوم پرواز، یعنی بال‌زدن

پرنندگان تناسب دارد که امری است دارای حرکت تجدیدی.

مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ

«إمساک» به معنای گرفتن و نگه داشتن است. وقتی انسان درباره پرواز پرنندگان تأمل می‌کند، به این اندیشه فرو می‌رود که چگونه این موجودات میان زمین و آسمان، معلق در حال حرکت‌اند، بدون اینکه آموزش ببینند و بدون اینکه خود در ساخت ابزار پرواز، یعنی بال نقشی داشته باشند؟ این بخش از آیه به این پرسش پاسخ می‌دهد: «این خدای رحمان است که با آفرینش ویژه و ابزار پروازی که به آنها داده، آنها را بین زمین و آسمان نگه می‌دارد و از سقوط حفظ می‌کند!»

إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ

«بصیر» در این آیه، به معنای ذابصیره یا دارای بصیرت است و بصیرت یعنی علم و معرفت نسبت به حقیقت امور. آری، خدای متعال است که آنان را این‌گونه آفریده و به آنان این امکان را داده که پرواز کنند؛ چراکه او به حقیقت همه موجودات آگاه است و بر اساس حکمت خود و نیاز موجودات، آفرینشی که شایسته آنان است را به آنان عطا کرده است.

امام صادق علیه السلام: زمانی که موسی به طور رفت، پروردگارش را خواند و گفت: پروردگارا، خزائن و گنجینه‌های خود را به من نشان بده. خدای متعال فرمود:

«يَا مُوسَى إِنَّمَا خَزَائِنِي إِذَا أَرَدْتُ شَيْئًا أَنْ أَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ «ای موسی، گنجینه‌های من این است که هرگاه چیزی را اراده کنم، به آن می‌گویم: باش، بی‌درنگ موجود می‌شود!»

التوحید: ۱۳۳

حکایت و هدایت

رسول خدا صلی الله علیه و آله برزنی که آتش در تنور روشن کرده بود و نان می‌پخت گذشتند، این زن طفلی داشت که پهلوی خود نشانیده بود. همین که چشمش به آن حضرت افتاد عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌ام شما فرموده‌اید: «خداوند مهربانتر است به بنده خود از مادر نسبت به فرزند خود» آیا راست است؟ فرمودند: بلی.

زن عرض کرد: مادر طفل خود را در این تنور نمی‌اندازد خدا چگونه بنده خود را به جهنم می‌برد؟!

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بنا کرد گریه کردن و فرمود: خدا با آتش کسی را عذاب نمی‌کند مگر اینکه تکبر کند و از گفتن «لا اله الا الله» پرهیز کند.

قصص الله، ج ۱، ص ۸۲

دیگر پرستی... امید به هیچ

أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنَّ

الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ ﴿٢٠﴾

یا گروهی که بتوان سپاهی برای شما باشد تا شما را در برابر خداوند رحمان به وقت نزول عذاب یاری دهد کدام گروه است؟! کافران جز در غرور نیستند

أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ

«أَمَّنْ» مرکب است از «أم» و «من» که در کتابت قرآن، به شکل متصل نوشته شده است. «أم» در این آیه حرف اضراب انتقالی است؛ یعنی حرفی که نشان می‌دهد متکلم مطلب پیش را به پایان رسانده و به مطلبی دیگر منتقل شده است. «من» نیز اسم استفهام و به معنای «چه کسی» است. «جند» به معنای گروه است و بیشتر به گروهی گفته می‌شود که برای یاری کسی، گردآمده‌اند.

در آیات پیشین، سخن از عذاب اخروی یعنی آتش جهنم و عذاب دنیوی یعنی فروبردن زمین یا بادهای همراه با شن به میان آمد. اما انسان‌ها عادت کرده‌اند روی کمک همدیگر حساب باز کنند و اگر کسی خواست به آنها آسیبی وارد کند، دوستان، یاوران و هم‌پیمانان خود را فرامی‌خوانند تا با یاری آنها، خود را نجات دهند. چنین رسمی در میان عرب جاهلی وجود داشت و برخی اشخاص از برخی قبایل

تقاضای کردند آنان را به عنوان یک عضو پذیرند تا بتوانند از حمایت قبیله بهره‌مند باشند. همچنین برخی قبایل بایکدیگر پیمان نصرت می‌بستند که اگر قبیله سومی به یکی از این قبایل هجوم آورد، قبیله دیگر از آن حمایت کند. اما آیا چنین تصور غلطی برای نجات از غضب و عذاب الهی نیز وجود دارد؟

در آیه ۷۴ سوره یس آمده: **وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ**؛ «آنان کسانی جز الله را خدایان خود پنداشته‌اند تا شاید به آنها یاری برسانند.» همچنین در آیه ۱۸ سوره یونس آمده که مشرکان درباره معبودهای خود می‌گویند: **يَقُولُونَ هُوَ لَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ**؛ «اینان شفیعیان ما نزد خدا هستند.» از برخی از سران جاهلیت نقل شده که می‌گفتند: اگر برفرض قیامت برپا شد، لات و عزی یا دیگر خدایان ما برای ما میانجی‌گری می‌کنند! به هر حال، آیات قرآن نشان می‌دهد آنان در پاسخ به وعده عذاب الهی، موضوع شفاعت و یاری خدایان خود را مطرح کرده‌اند؛ اگرچه ممکن است خود به یاری بت‌ها اعتقاد نداشته باشند و صرفاً برای ریشخند و به‌سخریه گرفتن قرآن و سخنان پیامبر ﷺ چنین سخنی را بر زبان جاری می‌کرده‌اند. خدای متعال در این آیه، جهت سخن را از پند و تهدید، به سوی خدایان آنان تغییر می‌دهد تا آنها را به فکر وادارد که خدایانشان، حقیقتاً هیچ‌توان و اراده‌ای ندارند:

کیست‌اند این کسانی که ادعا می‌کنید برای حمایت شما آماده‌اند و هرگاه آنان را بخوانید شما را در برابر عذاب الهی یاری می‌کنند؟ آیا حقیقتاً گمان می‌کنید این خدایان بی‌خاصیت شما، می‌توانند شما را از خدایی که ملک تنها در دست اوست و بر هر چیز تواناست، نجات دهند؟

إِنَّ الْكُفْرَانَ إِلَّا فِي غُرُورٍ

«غرور» یعنی غفلت و حالت توهمی که انسان را از واقعیت دور کرده و باعث می‌شود اعمال جاهلانه انجام دهد.

در پایان آیه، به ریشه باورها و رفتارهای نادرست و جاهلانه کافران اشاره شده است: کافران یک مشکل اساسی دارند که همه اشتباهات آنان از همین مشکل نشأت گرفته است و آن این است که آنان در غفلت به سر می‌برند، غفلت از حقیقت و غفلت از مرگ و عذاب. آنان توهماتی در ذهن خود پرداخته‌اند و براساس این توهمات، باورهایی برای خود بر ساخته‌اند که هیچ بهره‌ای از حقیقت ندارد. آنان اگر به دنبال نجات خویش هستند، چاره‌ای ندارند جز اینکه از این پوسته غرور و غفلت بیرون آیند و واقعیت را آن طور که هست، ببینند.

در محضر معصومان علیهم‌السلام

امام باقر علیه‌السلام: شما را به کرامت همیشگی خدای متعال ترغیب می‌کنم و از عذاب او می‌ترسانم، عذابی که منقطع نمی‌شود و اگر بر کسی واجب شد، راه نجاتی از آن ندارد. پس دنیا شما را غافل نکند و فریب ندهد و به دنیا تکیه نکنید؛ چرکه خانه غفلت است که خدای متعال نابودی را برای آن و اهل آن مقدر کرده است.

کافی: ۳/ ۴۲۲.

روزگاری در کنار «رود نیل» هنگام باستان شناسی صندوق بزرگی را پیدا کردند. وقتی در صندوق را باز کردند، جسد مومیایی شده‌ای را دیدند که در اطرافش چند خروار جواهر قرار داشت. وقتی تحقیق کردند، فهمیدند یکی از ملکه‌های مصر بوده که بعد از مرگش، جسدش را مومیایی کرده‌اند. در این صندوق همراه جواهرات، لوحی نیز پیدا کردند که روی آن نوشته شده بود: «این وصیت‌نامه من است. پس از مرگم هر کس جنازه‌ام را میبیند، بداند که در زمان سلطنت من، در مملکت، قحطی شد و کار به آنجا رسید که، من که ملکه مصر بودم، حاضر شدم تمام این جواهرات را بدهم و یک عدد نان در عوض آن‌ها بگیرم، اما میسر نشد تا این که از گرسنگی به بستر مرگ افتادم. این را همه باید بخوانند تا عبرت بگیرند و بفهمند که تا وقتی خداوند نخواهد، هیچ چیز نمیتواند انسان را بی‌نیاز کند، اگر خداوند نخواهد، حتی اگر تمام وسایل و زمینه‌ها را فراهم کنی هیچ کاری نمیتوانی از پیش ببری!»

داستان‌های شهید دستغیب رحمته‌الله: ۵۸

امان از لجاجت

أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ، بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوِّ

وَنُفُورٍ ﴿۲۱﴾

یا کیست آن که اگر خداوند روزی اش را از شما بازدارد به شما روزی دهد؟ نه این که به حقایق توجه ندارند، بلکه در تجاوز از حدود الهی و گریزشان از حق پافشاری و لجاجت می ورزند!

أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ،

در آیه ۱۵، سخن از این بود که پروردگار متعال زمین را برای انسان آفرید و از لطف و کرم خویش، روزی انسان را در آن قرار داد و به او اجازه داد از آنچه در زمین هست، برای حیات طیبه دنیوی خویش بهره ببرد: «وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ». در این آیه، برای اینکه مردم را بار دیگر متوجه این کند که خدایان دیگر هیچ خاصیتی ندارند، پرسش دیگر مطرح می کند: کیست آن کسی که ادعا می کنید اگر خدای متعال روزی خود را از شما دریغ دارد، می تواند به شما روزی بدهد؟ آیا این الهه هایی که می پرستید، می توانند روزی یک روز شما را تأمین کنند؟ آری، شما خدایی که همه چیز را برای شما آفرید، رها کرده اید و به سراغ کسانی رفته اید که خود می دانید هیچ کاری از آنها بر نمی آید. آنان نه تنها نمی توانند کاری برای شما انجام دهند، بلکه حتی نمی توانند از خود دفاع کنند:

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ
لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعاً وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُوراً (فرقان: ۳)؛

مشركان به جای خدا معبودانی اختیار کرده‌اند که نه تنها چیزی را نمی‌آفرینند؛ بلکه خود به دست پرستشگرانشان ساخته شده‌اند و برای خود مالک هیچ زیان و سودی نیستند [چه رسد به این‌که بردفع زیان از پرستشگران خود و رساندن سود به آنان توانا باشند]. و همچنین اختیار هیچ زندگی و مرگ و رستاخیزی در دست آنان نیست.

در آیه ۷۳ از سوره حج نیز این ناتوانی به گونه‌ای زیبا به تصویر کشیده شده است:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاذْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَاباً وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئاً لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ؛ ای مردم مثلی زده شده، پس بدان گوش فراد دهید: کسانی که شما آنها را به جای خدا می‌خوانید هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هرچند برای آفریدن آن همگی گرد هم جمع آیند! و اگر مگس چیزی از آنها بر باید نمی‌توانند آن را باز پس گیرند؛ هم خدایانی که در پی آن مگس برآیند ناتوان‌اند و هم مگسی که در پی آن‌اند، ناتوان است.

بَلِّغُوا فِي عَتَوٍ وَنُفُورٍ

بلِّغ به معنای پافشاری بردشمنی و عناد و درگیری است. «عتو» نیز به معنای استکبار و گردنکشی و «نفور» به معنای کراهت داشتن از چیزی و فرار از آن است.

هرکس در این آیه و آیه قبل خوب تفکر کند و به این بیندیشد که آیا اگر قرار باشد خدا بر انسان‌ها به خاطر گناهان و نافرمانی‌هایشان غضب

کرده و آنها را عذاب کند، هیچ کس نمی‌تواند آنها را نجات دهد و اگر خدای متعال اراده کند روزی آنان را قطع نماید، هیچ کس نمی‌تواند به آنان روزی بدهد، بی‌تردید به این نتیجه می‌رسد که پرستش خدایی جز الله و کرنش در برابر معبودی جز خدای رحمان، چیزی جز جهالت نیست. اما چه می‌شود که کسانی با اینکه حقیقت را در می‌یابند، همچنان بر کفر خود پافشاری می‌کنند؟ در ادامه آیه به این پرسش پاسخ داده شده است:

آنان با عقل و فهم خویش می‌توانند حقیقت را دریابند؛ ولی مشکل آنان در درک حقیقت نیست! مشکل آنان این است که بردشمنی و گردنکشی خود و گریز از حقیقت اصرار دارند و قصد ندارند از این لجاجت دست بردارند. بنابراین هیچ نصیحتی در آنان تأثیر ندارد، جز مرگ:

از این خواب اگر کوتاه است از دراز

گه مرگ بیدار گردیم باز

در محضر معصومان علیهم‌السلام

خدایا، تو ما را در روزی هایمان با سوء ظن [نسبت به اینکه مبادا روزی مان نرسد] آزمودی و ما را در مرگ هایمان با آرزوهای دراز [که مبادا مرگمان برسد و به آرزوهایمان نرسیده باشیم] امتحان کردی تا جایی که روزی تو را نزد کسانی که خود روزی خور تو هستند، درخواست کردیم و به خاطر آرزوهایمان، طمع عمر طولانی داشتیم. خدایا، بر محمد و آلش درود فرست و به ما یقینی راستین [نسبت به خودت] عنایت کن که با آن ما را از دغدغه و زحمت در پی روزی بودن کفایت کنی و به ما اطمینانی خالص ببخشی که ما را با آن از خستگی زیاد در این راه، رهایی بخشی... صحیفه سجاده: دعای ۲۹

روزی مرد جوانی نشسته بود و با همسرش غذا میخورد و پیش روی آنان مرغ بریان قرار داشت. در این هنگام گدایی به خانه ی آنان آمد و چیزی خواست. جوان از خانه بیرون آمد و با خشونت تمام، سایل را از در خانه راند. مرد محتاج نیز راه خود را گرفت و رفت.

پس از مدتی چنان اتفاق افتاد که همان جوان، فقیر و تنگ دست شد و همسرش را نیز طلاق داد. زن هم بعد با مرد دیگری ازدواج کرد. از قضا روزی آن زن با شوهر دوم خود نشسته بود و غذا میخورد. مرغی بریان پیش روی آنان بود، ناگهان گدایی در خانه را به صدا درآورد و تقاضای کمک کرد.

مرد به همسرش گفت: برخیز و این مرغ بریان را به این سائل بده! زن از جا برخاست و مرغ بریان را گرفت و به سوی در خانه رفت، ناگهان مشاهده کرد سائل، همان شوهر نخستین او است، مرغ را به او داد و با چشم گریان برگشت! شوهر سبب گریه ی همسرش را پرسید. زن گفت این گدا، شوهر اول من است و سپس داستان خود را با سائل پیشین که شوهرش او را آزرده بود بیان کرد. وقتی زن حکایت هویش را به پایان آورد شوهر دومش گفت: ای زن! به خدا سوگند آن گدا نیز من بودم!

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جوز جو

پند تاریخ، ج ۴، ص ۱۳۰؛ به نقل از: ثمرات الاوراق

یک مقایسه ساده

أَفَن يَمْشِي مُكَبِّاً عَلَيَّ وَجْهَهُ ۚ أَهْدَىٰ أَمَّن يَمْشِي سَوِيًّا عَلَيَّ

صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۲۲﴾

آیا کسی که در راهی لغزنده و ناهموار حرکت می کند و پی در پی به صورت درمی افتد هدایت یافته تر است، یا آن که راست قامت به راهی مستقیم می رود؟

کَبَّ به معنای واژگون کردن شیء است؛ مانند وارونه کردن ظرف. «مُكَبِّاً عَلَيَّ وَجْهَهُ» یعنی کسی که بر روی صورت واژگون است. سَوِيًّا در این آیه یعنی راست قامت و بااعتدال. یکی از روش های قرآن برای هدایت انسان ها در کنار استفاده از بشارت، تهدید و داستان، بهره بردن از تمثیل های زیبا و تأثیرگذار است. یکی از این تمثیل ها که هدف از آن نشان دادن حالت دو گروه کافر و مؤمن و مقایسه آن دو با یکدیگر است، در این آیه بیان شده است:

أَفَن يَمْشِي مُكَبِّاً عَلَيَّ وَجْهَهُ ۚ

ظاهراً مراد از کسی که بر روی صورت راه می رود، این است که شخص دائم به زمین می خورد. زمین خوردن دو علت مهم دارد: ۱. جاده پستی ها و بلندی های زیادی دارد و این ناهمواری ها راه رفتن را دشوار می کند

۲. شخصی که راه می‌رود، ناییناست و نمی‌تواند پیش پای خود را ببیند و به همین دلیل دائم به زمین می‌خورد. فرض کنیم هم جاده ناهموار باشد و هم شخص، کور! در چنین حالتی او چنان دائم بر زمین می‌خورد که گویی تمام مسیر را بر صورت می‌پیماید! کافران نیز چنین حالتی دارند. آنان باور راستین و اعتقاد محکمی ندارند که بتوانند بر اساس آن، نقشه راه زندگی خود را ترسیم کنند. بنابراین در مسیر زندگی، در جاده‌ای ناهموار و نامشخص قدم گذاشته‌اند و افزون بر این، اصلاً نمی‌دانند در نهایت باید به کجا برسند. از طرف دیگر بر اساس آیه ۲۰ همین سوره، در غفلت و توهم **إِنَّ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ** و همچنین بر اساس آیه ۲۱، در سرکشی و حالت گریز از حق به سر می‌برند: **بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ**. چنین غفلتی، باعث می‌شود آنان از دیدن حقیقت کور شوند و هیچ واقعیتی را نه می‌توانند ببینند - چون غفلت و غرور مانع می‌شود - و نه می‌خواهند ببینند - چون لجاجت و اصرار بر گردنکشی مانع چنین اراده‌ای می‌شود. کسی که در چنین وضعیتی به سر می‌برد؛ یعنی نه نقشه راه دارد، نه هدف و نه چشم بینا، آیا مانند کسی نیست که در راه رفتن، حیران و سرگردان، دائم زمین می‌خورد، گویی تمام مسیر را با صورت پیموده است؟

أَمَّن يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ

در این تمثیل، دو صفت برای شخص، ذکر شده است:

۱. **سَوِيًّا**: یعنی به‌طور متوازن و عادی در حال حرکت است.
۲. **عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ**: مسیری که می‌پیماید، راهی مستقیم و مشخص است. حرکت و مسیر مؤمن در زندگی این‌گونه است.

او برای زندگی نقشه دارد، نقشه‌ای که آن را از خالق علیم و حکیم خود برگرفته است: نقشه دین برای زندگی. بنابراین راه را از چاه باز می‌شناسد، می‌داند در کدام جاده قدم بگذارد و می‌داند در نهایت قرار است به کجا برسد. افزون بر این، دیده‌ای بینا دارد و واقعیت‌ها را آنگونه که هست، می‌بیند.

حال به سراغ غرض کلی از آیه می‌رویم. خدای متعال در این آیه، یک پرسش مطرح کرده است؛ پرسشی که پاسخ آن برای همه روشن است و تنها برای این بیان شده که از مخاطب اقرار بگیرد و او را به اندیشیدن وادار کند:

آیا کسی که افتاده بر صورت، راه می‌پیماید با کسی که متوازن و با اعتدال در راهی مستقیم در حال حرکت است، یکسان است؟ اگر یکسان نیستند، کدام یک در مسیر درست حرکت می‌کنند و هدایت یافته‌اند؟ شما کافران، به زندگی خود و مؤمنان توجه کنید و خود، داوری کنید شما در کدام سوی این مقایسه قرار دارید و مؤمنان در کدام سو؟!

امام کاظم علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ مَثَلٌ مَنْ حَادَ عَنْ وِلَايَةِ عَلِيِّ علیه السلام كَمَنْ يَمْشِي عَلَى وَجْهِهِ لَا يَهْتَدِي لِأَمْرِهِ وَجَعَلَ مَنْ تَبِعَهُ سَوِيًّا عَلَى صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام

خدای متعال کسی را که از ولایت علی علیه السلام منحرف شده را به کسی تشبیه کرده که بر صورت راه می رود و نمی تواند راه خود را بیابد و کسی را که از او پیروی کند، مانند کسی دانسته که متوازن، بر راهی مستقیم در حرکت است و راه مستقیم، امیرالمؤمنین علیه السلام است.

کافی: ۱/۴۳۳

حکایت و هدایت

مشهور است یکی از علما بالای منبر خطاب به بازاریان چنین می گفت: ای بازاری ها! نکند این مشتری های ساده و بی آرایش سر شما را کلاه بگذارند. یکی گفت: خاج آقا! شما کجای کاری، ما سر آن ها کلاه می گذاریم.

عالم فرمود: من هم دقیقا منظورم همین است، شما خیال می کنید که سر آن ها کلاه می گذارید در حالی که آن ها سر شما کلاه می گذارند؛ چون شما با این کار، دنیای آن ها را میگیرید، ولی آن ها دین شما را!

نعمت تمام است ...

قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ

فَلْيَلَّا مَا تَشْكُرُونَ ﴿۲۳﴾

گو: اوست که شما را پدید آورد، و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد، ولی اندکی سپاس گزارِ نعمت های حق هستید

از ابتدای سوره تا کنون، برخی از مظاهر و نشانه های قدرت، حکمت و لطف الهی بیان شد؛ از جمله: تدبیر نظام مرگ و زندگی، خلقت آسمان های هفتگانه و ستارگان، آفرینش زمین به عنوان بستری مناسب برای زندگی انسان و آفرینش عجیب پرندگانی که بین زمین و آسمان، پرواز می کنند. در این آیه، به یکی دیگر از این نشانه ها که نمایانگر لطف و امتنان پروردگار بر انسان است، اشاره شده است: اوست همان کسی که شما را که هیچ نبودید، به وجود آورد و به شما سه نعمت مهم عطا کرد: ۱. گوش برای شنیدن، ۲. چشم برای دیدن، ۳. عقل و دل برای فهمیدن و درک کردن. اگر هر یک از این سه نعمت نباشد، زندگی شما به هم می ریزد و لذتی از آن نخواهید برد. شما باید از این سه نعمت بهره ببرید و شکرگزار آنها باشید. اما شما بسیار اندک، شکرگزاری می کنید!

ظاهراً اشاره به گوش و چشم و دل از بین اعضای بدن، به خاطر اهمیت ویژه آنها نسبت به دیگر اعضا برای پیدا کردن راه درست

و دستیابی به سعادت است. گوش، حرف حق را می شنود و چشم، نشانه‌های وجود خدا و همچنین سرنوشت و آثار دیگران را می بیند و عبرت می گیرد و دل، می اندیشد و به باور می رسد. پیش از این نیز در آیه دهم دیدیم که اهل آتش از اینکه از گوش و عقل خود بهره نبرده‌اند، اظهار ندامت کرده و می گویند: اگر می شنیدیم و می اندیشیدیم، در میان اهل آتش نبودیم! بنابراین شکرگزاری ویژه از این سه نعمت و به کار بردن آنها، نتیجه‌ای جز هدایت و سعادت در پی نخواهد داشت. در آیه ۳۶ سوره اسرا نیز آمده: **وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا**؛ «و از باورها، رفتارها و گفتارهایی که بدانها علم نداری پیروی مکن؛ زیرا [از انسان] درباره گوش و چشم و دل، هر سه پرسیده می شود [که چگونه از آنها بهره گرفته شده است.]» این آیه نیز نشان می دهد اگر کسی از این سه بهره ببرد، بی تردید از چیزی جز علم و یقین پیروی نخواهد کرد.

افزون بر این، این سه در کنار دیگر اعضای بدن انسان، همگی نعمت‌های الهی هستند که باعث می شوند انسان از زندگی لذت ببرد؛ نعمت‌هایی که شکرگزاری پروردگار به خاطر آنها بر همه ما واجب است و البته مهم‌ترین شکرگزاری این است که حق آنها را به جا آوریم. در بخشی از رساله حقوق امام سجاد علیه السلام آمده:

حق نفست بر تو این است که آن را در مسیر طاعت خدای متعال به کار گیری و حق زیانت این است که آن را از دشنام ارجمندتر بدانی و به سخن خوب عادت دهی و سخن زیاد را که هیچ فایده‌ای ندارد، ترک کنی و به مردم نیکی کنی و درباره آنها به خوبی سخن بگویی و

حق گوش این است که آن را از شنیدن غیبت و هرآنچه شنیدنش حلال نیست، حفظ کنی و حق چشم این است که آن را در برابر هر آنچه بر تو حلال نیست، ببندی و با نگاه کردن به وسیله آن عبرت بگیری و حق دست این است که آن را به سوی چیزی که برای تو حلال نیست، دراز نکنی و حق دوپایت این است که با آن دو به سوی جایی نیروی که برای تو حلال نیست؛ چرا که قرار است در قیامت با همین دو پا بر صراط قرار بگیری! پس مراقب باش که این دو پا در آنجا تورا نلغزانند که اگر بلغزی، هلاک شده‌ای، و حق شکمت این است که آن را ظرفی برای حرام قرار ندهی و بیش از حد سیری نخوری و حق شرمگاہت این است که آن را از زنا مصون داری و از اینکه دیده شود، حفظ کنی... (الفقیه: ۲/۶۱۹)

در محضر معصومان علیهم السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام: اعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ وَيَتَكَلَّمُ بِلَحْمٍ وَ يَسْمَعُ بِعَظْمٍ وَيَتَنَفَّسُ مِنْ حَرَمٍ
 از این انسان شگفت زده شوید: با پیه‌ای می‌بیند، با تکه گوشتی سخن می‌گوید، با استخوانی می‌شنود و از حفره‌ای نفس می‌کشد!

نهج البلاغه: حکمت ۸

حکایت و هدایت

حضرت عیسیٰ علیه السلام روزی در سیر و سیاحت خود مردی نابینا را دید که علاوه بر کوری، به بیماری جذام و برص مبتلاست و بدنش از دو طرف فلج و زمین گیر است و در عین حال مکرّر می‌گوید: «خدایا شکر که مرا از بسیاری از بیماری‌ها حفظ نمودی.» عیسیٰ علیه السلام به او گفت: «توبه هر بلایی مبتلا شده‌ای پس به کدام بلا گرفتار نیستی که چنان شکر می‌کنی؟» نابینا گفت: «من از آن کس که مانند من معرفت به خدا ندارد بهترم، از این رو شاکر هستم.»

حضرت عیسیٰ علیه السلام گفت: «راست گفتی، دست خود را به من بده! او دستش را به عیسیٰ علیه السلام داد، ناگهان به اعجاز عیسیٰ علیه السلام او از همه بیماری‌ها آزاد شد و زیباترین شکل را پیدا کرد و از آن پس رفیق عیسیٰ علیه السلام بود. آری! شکر نعمت نعمت افزون کند.

کشکول شیخ بهایی ص ۴۹۹

مبدأ و مقصد

قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾

بگو: اوست که شما را در زمین آفرید، و به سوی او محشورتان می‌کنند

«ذره» به معنای پراکنده کردن دانه بر روی زمین است. «ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ» یعنی شما را در زمین پراکنده کرد. واژه «حشر» در مقابل «ذره» و به معنای جمع کردن است. محشر نیز اسم مکان و به معنای محل اجتماع است. این آیه دو بخش دارد که در مقابل هم هستند و همین مقابله، تصویری زیبا در ذهن ایجاد می‌کند:

قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ

بگو اوست آن کسی که شما را آفرید، نسل شما را زیاد کرد و این گونه در زمین پراکنده نمود. او همه کره زمین را با تمام وسعتش و هر آنچه در آن هست، در اختیار شما قرار داد و راه‌هایی بر سطح زمین آماده کرد تا بتوانید از جایی به جای دیگر بروید:

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

(زخرف: ۱۰)

حتی به شما آموخت چگونه کشتی بسازید تا بتوانید دریاها را نیز به تسخیر خود در آورید:

وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (نحل: ۱۴)؛ «و اوست آن که دریا را برای شما رام ساخته است تا از آن گوشتی تازه بخورید و زیوری که آن را می پوشید از آن بیرون آورید، و کشتی ها را در آن می بینی که آب را می شکافند و به پیش می روند، تا شما بهره ها ببرید و از فضل خدا روزی خویش را بجوید و شاید خدا را بر این نعمت ها سپاسگزاری کنید.»

همچنین نژادها، رنگ ها، چهره ها و زبان شما را متفاوت قرار داد تا یکدیگر را بشناسید و بتوانید با تکیه بر مشترکات، زندگی اجتماعی تشکیل داده و نیازهای خود را برآورده کنید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا (حجرات: ۱۳)؛ «ای مردم، ما شما را از یک مرد و یک زن (آدم و حوا) آفریدیم و به صورت تیره های گوناگون و قبیله های مختلف قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید...»

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَالِدَاتِ إِذَا فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ (روم: ۲۲)؛ «و از نشانه های او آفرینش آسمان ها و زمین و اختلاف زبان ها و رنگ های شماست. قطعا در آنچه یاد شد، برای دانشوران نشانه هایی است بر این که خداوند تنظیم کننده امور آدمیان است.»

همه اینها نشان می دهد که اولاً این نظام آفرینش که برای زندگی انسان مهیا شده، بی حکمت نیست و بی تردید با نظام مرگ و زندگی و آزمایش انسان در ارتباط است و ثانیاً: تنها کسی که شایسته پرستش و کرنش و اطاعت است، همین خدای حکیم است و نه هیچ موجود دیگر.

وَالَيْهِ تُحْشَرُونَ

بخش نخست آیه، درباره مرحله پس از آفرینش انسان، یعنی اولین مرحله زندگی بود که به پراکنده شدن انسان‌ها بر روی زمین برای سپری کردن زندگی گذرای دنیایی اشاره داشت؛ زندگی‌ای که اصالت ندارد و تنها مقدمه‌ای است برای زندگی ابدی. در بخش دوم آیه درباره مرحله نهایی سخن به میان آمده است: او همان کسی بود که شما را در زمین پراکنده کرد و اوست همان کسی که همه شما در نهایت نزد او گرد خواهید آمد تا در سرنوشتی که در زمین برای خود رقم زده‌اید، به زندگی ابدی و اصيل خود ادامه دهید.

در محضر معصومان علیهم‌السلام

شخصی از امام رضا علیه‌السلام درباره سجده شکر پرسید و گفت: می‌بینم که برخی از شیعیان بعد از نماز یک سجده به جامی آورند و می‌گویند: این سجده شکر است. امام فرمود:

إِنَّمَا الشُّكْرُ إِذَا نَعِمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدِهِ أَنْ يَقُولَ سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ (زخرف: ۱۳-۱۴) وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

شکر این است که هنگامی که خدای متعال نعمتی به بنده‌اش داد، بگوید: پاک و منزه است کسی که این نعمت را به تسخیر ما درآورد؛ و گرنه ما را یاری آن نبود که این را در اختیار خویش گیریم و قطعاً ما به سوی پروردگاران باز خواهیم گشت و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است.

حکایت و هدایت

رسول خدا ﷺ فرمود: در شب معراج، خداوند مرا به آسمانها سیر میداد، در آسمان فرشته‌ای را دیدم که لوحی از نور در دستش بود، و آنچنان به آن توجه داشت که به جانب راست و چپ نگاه نمی‌کرد و مانند شخص غمگین، در خود فرورفته بود، به جبرئیل گفتم: این فرشته کیست؟

گفت: این فرشته مرگ (عزرائیل) است که به قبض روحها اشتغال دارد. گفتم: مرانزد او ببیر، تا با او سخن بگویم. جبرائیل مرانزدش برد، به او گفتم: ای فرشته مرگ! آیا هر کسی که مرده یا در آینده میمیرد روح او را توقبض کرده‌ای و یا قبض میکنی؟

گفت: آری، گفتم: خودت نزد آن حاضر میشوی؟ گفت: آری خداوند همه دنیا را همچنان در تحت اختیار و تسلط من قرار داد، همچون پولی که در دست شخصی باشد، و آن شخص، آن پول را در دستش هرگونه که بخواهد جابجا نماید. هیچ خانه‌ای در دنیا نیست مگر اینکه در هر روز پنج بار به آن خانه سر میزنم، وقتی که گریه خویشان مرده را میشنوم به آنها می‌گویم:

گریه نکنید من باز مکرر به سوی شما می‌آیم تا همه شما را از این دنیا ببرم.

عالم برزخ: ۳۸؛ بحار الانوار: ۶: ۱۴۱

وقتی عذاب هم به ریشخند گرفته می شود

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۵﴾

کافران از روی تمسخر می گویند: اگر راستگویی این وعده
قیامت و عذاب کی خواهد بود؟

در آیات پیش دیدیم که خدای متعال از چندین راه برای هدایت مردم استفاده کرد؛ راه‌هایی مانند استدلال بر قدرت و علم خویش، ترساندن از جهنم، بشارت به مغفرت و پاداش، تهدید به وسیله عذاب‌های دنیایی، اشاره به آفرینش آسمان، ستاره، زمین، پرنده، گوش، چشم و عقل، یادآوری داستان گذشتگان برای عبرت و استفاده از تمثیل. اما برخی انسان‌ها چنان کور و کرو لال هستند که هیچ سخنی در آنها تأثیر ندارد. به تعبیر قرآن: **وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دَعَاءً وَنِدَاءً صُمُّوا بِكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ** (بقره: ۱۷۱)؛ «حکایت [تو] کافران، همچون حکایت چوپانی است که برگوسفندان خود نهب می‌زند؛ گوسفندانی که جز فریاد چوپان که برای راندن یا جمع شدن آنها به کار می‌برد، چیزی نمی‌شنوند. کرو لال و کورند؛ نه سخن سودمند را می‌شنوند و نه خود درست سخن می‌گویند و نه نشانه‌های حق را می‌نگرند؛ از این رو هیچ حقیقتی را در نمی‌یابند.» این افراد وقتی حرف حق را می‌شنوند، نه تنها ایمان نمی‌آورند، بلکه تلاش می‌کنند با قطع کردن سخن پیامبر ﷺ و به ریشخند

گرفتن مؤمنان و باورهای آنان، هم آنان را آزرده کنند تا مگر از ایمان خود دست بردارند و هم دیگران را از ایمان آوردن بازدارند. در آیه پیش، سخن از حشر و گرد آمدن مردم نزد خدا برای حساب بود. اینان در برابرین وعده حق الهی، چنین امر سرنوشت سازی را دست کم گرفته و به شیوه ای دیگر برای فرار از آن، مؤمنان را به استهزا می گیرند و می گویند:

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

«اگر راست می گوئید، بگوئید بدانیم این قیامتی که از آن سخن می گوئید و ما را از آن می ترسانید، کی تحقق خواهد یافت؟ پاسخ شما به این پرسش نشان می دهد که شما راست می گوئید یا دروغ! چرا که کسی که سخن از یک وعده می دهد، حداقل باید حدود زمان آن را بداند! شما که خودتان هم نمی دانید این روزی که با این آب و تاب از آن سخن می گوئید، کی است، چطور انتظار دارید ما سخن شما را قبول کنیم؟! کاش می شد زودتر می آمد تا ما آن را می دیدیم و عذاب خود را می چشیدیم!»

حقیقتاً راستی قیامت چه ربطی به دانستن زمان آن دارد؟ آیا ما که یقین داریم روزی می میریم، اگر ندانیم کی و کجا می میریم، می توانیم نتیجه بگیریم: پس نمی میریم؟! ببینید تا چه اندازه سخن آنها احمقانه و بی اساس است. ظاهراً چنین سخنی تنها یک بار گفته نشده؛ بلکه بارها و بارها کافران و منکران قیامت، این سخن را بر زبان جاری کرده اند. همین آیه با همین الفاظ شش بار در قرآن تکرار شده است. عبارات دیگری همچون **يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ** (مانند: حج: ۴۷؛ عنکبوت: ۵۳ و ۵۴) نیز در قرآن وجود دارد که نشان می دهد آنان از روی تمسخر، از پیامبر ﷺ

می خواستند عذابی که به آنها وعده می دهد را زودتر بر آنان فرو فرستد! همچنین برای آزار پیامبر ﷺ و زخم زبان زدن به او، به همدیگر می گفتند:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَذَلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مَرَّتُمْ كُلَّ مُمْزِقٍ
 إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ * أَفَتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ... (سبأ: ۷-۸)؛

«کافران از روی استهزا گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که به شما قاطعانه خبر می دهد که چون مُردید و بدن هایتان کاملاً متلاشی و پراکنده گشت، در آفرینشی جدید قرار می گیرید و حیاتی دوباره می یابید؟ * نمی دانیم آیا آگاهانه سخن دروغینی را که خود ساخته است به خدا نسبت می دهد و یا نوعی جنون دامنگیرش شده؟!»

به راستی، انسان تا کجا باید عقل خود را کنار بگذارد تا در برابر حرف حق این گونه مقاومت کرده و به سخنانی این گونه سخیف پناه ببرد؟

در محضر معصومان علیهم السلام

کفر بر چهار پایه استوار است: کنجکاوی بیش از حد، درگیری با مردم، انحراف از حق و دشمنی. آن که کنجکاوی بیش از حد کند، به حق باز نمی گردد و آن که از روی جهالت به درگیری با مردم برخیزد، نابینایی اش نسبت به حق ادامه می یابد و آن که از حق منحرف گردد، خوبی را بدی و بدی را خوبی دیده و دچار مستی گمراهی می شود و آن که دشمنی نماید، راههایش دشوار، کارش پیچیده و راه نجاتش تنگ می گردد.

نهج البلاغه: حکمت ۳۱

حکایت و هدایت

حضرت نوح علیه السلام طبق نص صریح قرآن، قریب نهصد و پنجاه سال مرم رابه سوی خدا دعوت کرد، اما به جز عده‌ی کمی به او ایمان نیاوردند. حضرت نوح علیه السلام به فرمان خدا مشغول ساختن کشتی بود، تا هنگام عذاب طوفان، او و مؤمنین سوار بر آن شده، نجات یابند. کافران نزد نوح می آمدند و کشتی سه طبقه‌ی او را، آن هم در جای خشکی که می دیدند، مسخره می کردند. یکی می گفت: این محل آب و چاهی ندارد که کشتی می سازی و این نادانی است.

دومی می گفت: ای پیرا! سوار کشتی شو و با سرعت از این جا برو.

سومی می گفت: پروبالی هم برای کشتی بساز.

چهارمی می گفت: دنباله‌ی کشتی که می سازی، کج است.

پنجمی می گفت: مگر عقل خود را از دست داده‌ای؟!

ششمی می گفت: پس از پیغمبری، تازه نجار شده‌ای.

حضرت نوح علیه السلام با تمسخر و استهزای آنها از ساختن باز نماند و در پاسخ آنها می فرمود: این کار به امر خداوند است، اگر شما امروز ما را مسخره می کنید، روزی هم بیاید که ما شما را مسخره کنیم و به زودی خوتنهید دانست که عذاب و ذلت به سراغ کدام یک از ما خواهد آمد؟!!

پس به امر خداوند، آب از زمین جوشید و اهل کشتی نجات یافتند و استهزاکنندگان به عذاب ابدی دچار شدند.

اقتباس از تاریخ انبیاء، ۱/۵۲

تنها او می داند

قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۳۶﴾

بگو: دانش زمان وقوع قیامت فقط نزد خداست، و من تنها
هشداردهنده ای آشکارم

«نَذِيرٌ» در این آیه به معنای مُنذِر و هشداردهنده و «مُبِينٌ» اسم فاعل
از «أَبَانَ» به معنای روشن کننده است.

در آیه پیش بیان شد که منکران قیامت تلاش می کردند با
به ریشخند گرفتن مؤمنان و باورهای آنان، هم پیامبر ﷺ و دیگر
مؤمنان را آزرده کنند و هم دیگران را از ایمان آوردن بازدارند؛
بنابراین بارها از روی استهزا می گفتند: «اگر راست می گویند،
بگویند بدانیم این قیامتی که از آن سخن می گویند و ما را از آن
می ترسانید، کی تحقق خواهد یافت؟»

در توضیح آیه پیش گفتیم که چنین پرسشی یک مغالطه است
و ندانستن زمان برپایی قیامت یا نزول عذاب، نمی تواند علت
دروغ بودن آن تلقی شود. تبیین این مغالطه می تواند هر انسانی را از
بی اساس بودن آن آگاه کند. اما خدای متعال در قرآن هرگز چنین
پرسشی را به طور مستقیم پاسخ نداده است؛ شاید به این دلیل که:
اولاً: چنین پرسشی، یک پرسش حقیقی نبود که پرسشگر به دنبال
پاسخ آن باشد؛ بلکه هدف از آن، صرفاً استهزا بود. روشن است

که اگر قرار باشد هر پرسشی با هر هدفی و از جانب هر کسی مطرح می‌شود، پاسخ داده شود، فرصتی برای پرداختن به امور اصلی و پاسخ به نیازهای اساسی باقی نمی‌ماند!

ثانیاً: پرسشگر کسی بود که به هیچ جوابی گوش فرامی‌داد و از اساس تصمیم نداشت هدایت شود. فرض کنیم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به این پرسش پاسخ می‌داد و می‌فرمود تو پنجاه سال دیگر می‌میری یا قیامت هزار سال دیگر برپا می‌شود؛ آیا این پرسشگر ایمان می‌آورد یا با پرسشی تازه، جدال و تمسخر را ادامه می‌داد؟

ثالثاً مغالطه بودن این پرسش روشن بود و هر عاقلی با اندکی تأمل به بی‌اساس بودن آن اقرار می‌کرد.

به هر حال خدای متعال در واکنش به این پرسش، ابتدا به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین دستور می‌دهد:

بگو علم به زمان وقوع قیامت، تنها نزد خداست. حتی من نیز که پیامبر او هستم از زمان وقوع آن خبر ندارم. تنها چیزی که می‌دانم این است که چنین واقعه‌ای رخ خواهد داد و به من دستور داده شده شما را از آن آگاه کنم و نسبت به آن هشدار دهم. من، فقط هشدار دهنده‌ای هستم که حقیقت و واقعیت را برای شما تبیین و روشن می‌کنم و وظیفه‌ای فراتر از این برعهده من نیست. همین که یقین دارم قیامتی برپا می‌شود، برای انجام این رسالت کافی است و ندانستن زمان وقوع آن در انجام این وظیفه، هیچ تأثیری ندارد.

از ابتدای سوره تا کنون بیان شد که اولاً: حکمت آفرینش شما، ابتلاست و در نهایت قرار است بر اساس همین آزمایش‌ها، زندگی نهایی شما شکل بگیرد؛ ثانیاً: آثار و نشانه‌هایی از قدرت و تدبیر الهی

برای شما بیان شد تا در قدرت و تدبیر او تردید نداشته باشید؛ ثالثاً استدلال‌هایی عقلی برای اثبات علم خدا حتی نسبت به آنچه در سینه دارید، مطرح شد. آیا همه اینها کافی نیست که به این باور برسید که قیامت و حسابی هست و باید برای آن آماده شوید؟

در محضر معصومان علیهم‌السلام

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: پدرم به من فرمود: «آیا به تو بگویم پنج چیزی که خدا هیچ یک از آفریده‌های خود را از آنها آگاه نکرده، چیست؟» گفتم: آری، فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (لقمان: ۳۴)؛

۱. آگاهی از زمان برپایی قیامت تنها نزد خداست و ۲. اوست که باران را فرومی‌فرستد و [زمان، مکان و مقدار آن را می‌داند] و ۳. به جنین‌هایی که در رحم‌ها هستند، آگاه است، و ۴. هیچ‌کس نمی‌داند فردا چه دستاوردی خواهد داشت [اما خدا سرنوشت همه را می‌داند] و ۵. هیچ‌کس نمی‌داند که در چه سرزمینی خواهد مرد؛ به راستی خداوند دانا و خبیر است!

خصال: ۱/ ۲۹۰

حکایت و هدایت

روزی مالک اشتر از بازار کوفه می گذشت . در حالیکه عمامه و پیراهنی از کرباس برتن داشت . مردی بازاری بر در دکانش نشسته بود و به عنوان اهانت ، زباله ای (کلوخ) به طرف او پرتاب کرد . مالک اشتر بدون این که به کردار زشت بازاری توجهی بکند و از خود واکنش نشان دهد ، راه خود را پیش گرفت و رفت .

مالک مقداری دور شده بود . یکی از رفقای مرد بازاری که مالک را می شناخت به او گفت : آیا این مرد را که به او توهین کردی شناختی ؟ مرد بازاری گفت : نه ! نشناختم . مگر این شخص که بود ؟ دوست بازاری پاسخ داد : او مالک اشتر از صحابه معروف امیر المؤمنین بود . همین که بازاری فهمید شخص اهانت شده فرمانده و وزیر جنگ سپاه علی علیه السلام است ، از ترس و وحشت لرزه بر اندامش افتاد . با سرعت به دنبال مالک اشتر دوید تا از او عذرخواهی کند . مالک را دید که وارد مسجد شد و به نماز ایستاد . پس از آن که نماز تمام شد خود را به پای مالک انداخت و مرتب پای آن بزرگوار را می بوسید .

مالک اشتر گفت : چرا چنین می کنی ؟

بازاری گفت : از کار زشتی که نسبت به تو انجام دادم ، معذرت می خواهم و پوزش می طلبم . امیدوارم مرا مورد لطف و مرحمت خود قرار داده از تقصیرم بگذری

مالک اشتر گفت : هرگز ترس و وحشت به خود راه مده ! به خدا سوگند من وارد مسجد نشدم مگر این که درباره رفتار زشت تو از خداوند طلب رحمت و آمرزش نموده و از خداوند بخواهم که تو را به راه راست هدایت نماید .

عاقب شما هم باور خواهید کرد

فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّتَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا

الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ ﴿۲۷﴾

بگو: دانش زمان وقوع قیامت فقط نزد خداست، و من تنها
هشداردهنده ای آشکارم

«زُلف» به معنای پیش آمدن و نزدیک شدن چیزی است. «زُلفه» در این آیه به معنای بسیار نزدیک به کار رفته است. «سَيِّتَتْ» فعل مجهول از «ساء» به معنای زشت و ناخوش کردن است؛ بنابراین «سَيِّتَتْ وُجُوهُهُمْ» یعنی چهره‌هایشان از ناراحتی و اندوه، ناخوش، درهم و گرفته می‌شود. «تَدْعُونَ» نیز به معنای ادعا کردن چیزی و برای خود پنداشتن آن است. این فعل در اصل متعدی بنفسه است که در این آیه با حرف جرباء متعدی شده و ظاهراً متضمن معنای «تکذِّبون» است. بنابراین «بِهِ تَدْعُونَ» یعنی: ادعا می‌کردید نادرست است و آن را دروغ می‌پنداشتید.

در آیه پیش نخستین پاسخ خدای متعال به منکران و مسخره‌کنندگان رستاخیز بیان شد. گفتیم پرسشگر کسی بود که به هیچ جوابی گوش فرامی‌داد و از اساس تصمیم نداشت هدایت شود و اگر بر فرض، زمان وقوع قیامت هم به او گفته می‌شد، چیز دیگری را دستاویز قرار می‌داد! تنها پاسخی که می‌توانست او را ساکت کند خود قیامت بود،

تا مگر بیاید و ببیند و باور کند! خدای متعال در این آیه به همین نکته اشاره می‌کند و به منکران قیامت نسبت به اینکه مبادا دیر به باور برسند، هشدار می‌دهد:

آنچه آنها چشم به راهش هستند، بی‌تردید خواهد آمد و زمانی که آن را بسیار نزدیک دیدند، چهره‌های کسانی که آن را باور نداشتند و کفر می‌ورزیدند، از ترس و اندوه، درهم و گرفته می‌شود. در آن زمان است که برای سرزنش و افزودن حسرت آنان، به آنان گفته می‌شود: این همان روزی است که ادعا داشتید هرگز برپا نمی‌شود و آن را دروغ می‌انگاشتید. آنان در چنان روزی، باور خواهند کرد که قیامت و حسابی هست؛ اما افسوس که خیلی دیر است!

یکی از روشهای تربیتی قرآن زنده کردن یاد مرگ و قیامت در دل انسان است. هشدارهایی مانند: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (آل عمران: ۱۸۵)؛

انبیاء: ۳۵؛ عنکبوت: ۵۷)، «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي

بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ» (نساء: ۷۸)؛ «هر کجا باشید هر چند در قلعه‌های مرتفع

و استوار، مرگ شما را درمی‌یابد»؛ «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ

مُلَاقِيكُمْ» (جمعه: ۸)؛ «بگو: این مرگ که از آن فرار می‌کنید، سرانجام با

شما ملاقات خواهد کرد» تأثیر زیادی در ریشه‌کن کردن دوستی دنیا و

رذایل اخلاقی داشته و باعث می‌شود انسان همواره در پی استفاده از

فرصت‌های زندگی برای دست‌یابی به سعادت در زندگی پس از مرگ

باشد. اگر انسان دنیا را فانی و خود را راهی بداند، بی‌گمان به تربیت

خویش اهتمام ورزیده، خود را برای سرای جاودانی آماده می‌سازد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«هر که دوری سفر را به یاد آورد، خویشتن را آماده می‌کند.»

(نهج البلاغه: حکمت ۲۸۰)

همچنین ایشان اینگونه مردم را اندرز داده و آنها را نسبت به عمل برای آخرت ترغیب می‌کند:

«هر کس از شما اهل عمل است، باید در روزهای مهلتش، پیش از آن که مرگش فرارسد، و در زمان فراغتش، پیش از آن که گرفتاری‌ها او را مشغول سازد و زمانی که نفس می‌کشد، پیش از آن که گلویش را بفشارند، اقدام به عمل کند و باید خود را و گامش را آماده کند و باید از خانه کوچ کردن برای خانه اقامتش توشه بردارد».

نهج البلاغه: خطبه ۸۶

از امام سجاد علیه السلام نیز روایت شده: «سخت‌ترین لحظات آدمیزاد سه لحظه است: لحظه‌ای که فرشته مرگ را می‌بیند، و لحظه‌ای که از قبرش برمی‌خیزد، و لحظه‌ای که در پیشگاه خدای متعال می‌ایستد.» (خصال: ۱/۱۱۹)

در محضر معصومان علیهم السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: ای پسران عبدالمطلب، راهنما به افراد خود دروغ نمی‌گویید. سوگند به آنکه مرا به حق برانگیخت، همچنان که می‌خوابید، می‌میرید و همچنان که بیدار می‌شوید، برانگیخته می‌شوید و پس از مرگ، خانه‌ای جز بهشت یا آتش وجود ندارد! آفرینش همه مخلوقات و برانگیختن آنها برای خدای عزوجل همچون آفرینش و برانگیختن یک تن است. خدای متعال می‌فرماید: «مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَعْزُبُكُمْ إِلَّا كَتَفْسٍ وَاحِدَةً» (لقمان: ۲۸).

بحار الأنوار: ۴۷/۷

حکایت و هدایت

عصر رسول خدا ﷺ بود. بانویی دردمند و رنجور از دنیا رفت، هر کس با خبر می شد طبق معمول می گفت: آن زن از دنیا راحت شد، چنانکه روزمره شنیده می شود که اگر کسی در این دنیا بسیار در درد و رنج باشد و بمیرد می گویند راحت شد، بلال حبشی نیز بر این اساس، به حضور رسول خدا ص آمد و گفت: فلان زن راحت شد. پیامبر ﷺ از این سخن بلال خشمگین شد و به او فرمود: بدان که کسی راحت شود که مورد آموزش قرار گیرد. یعنی هر کسی که - در هر حال باشد - بمیرد، راحت نمی شود، بلکه آغاز ناراحتی اوست جز کسی که بر اثر ایمان و تقوی، آمرزیده گردد، چنین کسی راحت می شود.

داستان دوستان ۵: ۲۰۱

سرنوشت هرکس تسلیم اراده اوست

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكِنِي اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ يُجِيرُ

الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿٢٨﴾

بگو: به من خبر دهید چنانچه خداوند به خواست شما مرا و هرکه را با من است هلاک کند یا به مشیت خویش مورد رحمت قرارمان دهد، پس چه کسی کافران را از عذاب دردناک پناه خواهد داد؟

عبارت «أَرَأَيْتُمْ» یک تعبیر در زبان عربی است به معنای «به من خبر دهید» یا «به نظر شما» یا «به اعتقاد شما». «يُجِيرُ» باب افعال از ماده جور، به معنای پناه دادن و محافظت کردن است.

در آیه ۲۵ دیدیم که منکران قیامت، با پرسش از زمان وقوع قیامت باور به حساب و کيفر را به ریشخند می گرفتند. این، یکی از ترفندهای آنان برای بازداشتن دیگران از ایمان به پیامبر ﷺ بود. راه حل دیگری که در برابر او در پیش گرفتند تا به خیال خود، خود را از فشار خشم و شکست خارج کنند، این بود که برای پیامبر ﷺ آرزوی مرگ می کردند: «أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ تَتْرَبُّصُ بِهِ رَبِّبَ الْمُؤْمِنِينَ» (طور: ۳)؛ «بلکه می گویند: او شاعری است که برای او منتظر حوادث تلخ روزگار و آمدن مرگش هستیم!» در این آیه پیامبر ﷺ مأمور می شود به آنان بفهماند که سرنوشت آنان و عذابی که به آنان وعده داده شده، ربطی به شخص پیامبر ﷺ ندارد که خیال کنند با مرگ او، آسوده می شوند: به آنان بگو: فرض کنیم خدای متعال جان مرا و همه کسانی که همراه

من ایمان آورده‌اند را گرفت، یا اینکه از رحمت خود عمری طولانی به ما داد؛ به من بگویند در هر صورت، کیست که شما را از عذابی شدید و دردناک که خدا وعده آن را به شما داده، امان دهد؟ چه من زنده بمانم و چه خدا جانم را بگیرد، وعده خدا پایرجاست و آنچه شما را به سوی سرنوشتی دردناک و شوم روانه می‌کند، عمل خود شماست، نه وجود من! من تنها کاری که انجام می‌دهم این است که شما را نسبت به آن آگاه می‌کنم و به شما هشدار می‌دهم.

کافران جاهل، گمان می‌کردند وظیفه مهم رسالت پیامبر ﷺ و سخنان، وعده‌ها، تهدیدها و پاسخ‌های او، یک مسأله شخصی بین آنان و پیامبر ﷺ است و پیامبر ﷺ برای دغدغه‌ها و منافع شخصی خود سخنانی را مطرح کرده و وارد درگیری با آنان شده است. بنابراین گمان می‌کردند با از دنیا رفتن پیامبر ﷺ کار تمام می‌شود و از سخنان و آموزه‌های او که نظام زندگی جاهلانه و متکبرانه آنان را برهم می‌زد، آسوده می‌شوند؛ همان‌گونه که گاه تلاش می‌کردند با وعده مال و مقام او را از این کار باز دارند. مشابه همین تصورات درباره دیگر پیامبران هم وجود داشته است. حضرت شعیب نیز قوم خود را از اینکه مبادا دشمنی شخصی با او باعث شود سخنان او را نشنوند و به عذاب گرفتار شوند، بر حذر می‌دارد: «وَيَا قَوْمٍ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ...» (هود: ۸۹)؛ «ای قوم من، مبادا ستیز و دشمنی شما با من سبب شود که مانند آن عذابی که به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید به شما نیز برسد...» نکته‌ای که در این آیه باید به آن توجه شود این است که به جای اینکه بگویند «به ما فرصت زندگی بدهد»، می‌فرماید: «رَحِمْنَا: رحمت خود را نصیب ما کند». این انتخاب فعل، نشان می‌دهد طول عمر اصالته رحمت است و اگر همراه با اطاعت پروردگار باشد، این رحمت متجلی شده و بروز می‌یابد. اما اگر از آن در مسیر معصیت خدا و

دشمنی با او بهره برده شود، این رحمت، به نعمت تبدیل می شود و لحظه به لحظه شخص را در قعر جهنم خشم الهی فرو می برد.

در محضر معصومان علیهم السلام

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: زندگی من برای شما خیر است و مرگ من نیز برای شما خیر است.

پرسیدند: ای رسول خدا، چگونه چنین است؟
فرمود: خدای متعال درباره زندگی من می فرماید: **«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ»** (انفال: ۳۳)؛ «خدای متعال درحالی که تودر میان آنان هستی، اراده نمی کند آنان را عذاب کند». اما درباره مرگ من و جدا شدنم از شما، اعمال شما هر روز بر من عرضه می شود. اگر نیک باشد، از خدا درخواست می کنم بدان بیفزاید و اگر زشت باشد، از خدا برای شما درخواست آمرزش می کنم.

الفقیه: ۱/ ۱۹۱

حکایت و هدایت

سوره مبارکه الرحمن از سوره های مکی می باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جمعی که حضرت علی علیه السلام در آن حضور نداشتند فرمودند: کدام یک از شما حاضرید این سوره را بر مشرکین بخوانید؟ ابن مسعود گفت: من حاضرم. اما از آنجایی که ضعیف الجثّه و کوچک بود مورد مسخره حضار قرار گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: بنشین! پیامبر صلی الله علیه و آله سوال خود را تکرار فرمود. باز ابن مسعود اعلام آمادگی کرد. تا اینکه در مرتبه سوم حضرت قبول کرد. ابن مسعود به مسجدرفت و بارشادت شروع به خواندن قرآن کرد. ابوجهل جلوآمده و یک سیلی به او زد به طوری که از صورت و گوشش خون جاری گردید و به سختی بر زمین افتاد. بعد از ساعتی ایشان را پیش پیامبر صلی الله علیه و آله

آوردند. پیامبر ﷺ فرمود: گفتم نرو چون طاقت نداری!
 در این موقع پیامبر ﷺ تبسمی کرد ولی چیزی نگفت.
 سالِ دوّم هجری در جریان جنگ بدر که با پیروزی با مسلمانان همراه بود،
 پیامبر ﷺ دید ابن مسعود نشسته است و نمی‌تواند به جنگ برود، چون
 کوچک و ضعیف بود. پیامبر به وی فرمود: شمشیر بردار، به میدان برو، هر
 کافری را که دیدی افتاده و زخم کاری خورده از بین ببر! ابن مسعود شمشیر
 را گرفت و به میدان رفت، ناگهان چشمش به ابوجهل افتاد، زخم کاری
 خورده، لکن خروپفی می‌کند. ابن مسعود از صدای او ترسید که اگر برای
 بریدن سر برود ممکن است حرکتی کند و ابن مسعود را از بین ببرد. از دور
 نیزه را دراز کرد و گلویش را فشار داد دید کاملاً مناسب سر بریدن است.
 ابوجهل به ابن مسعود گفت: ای بچه چوپان وقتی مرا کشتی به صاحب
 بگو حالا که می‌خواهم بمیرم، از تو کسی نزد من بدتر نیست! من
 دشمن‌ترین مردم با تو هستم.
 وقتی ابن مسعود ماجرا را به پیامبر ﷺ عرض کرد. فرمودند: او بدتر از فرعون
 است، فرعون در حال غرق شدن گفت ایمان آوردم، ولی این بدبخت
 مرگ را می‌بیند اما باز هم لجاجت می‌کند!

داستان‌های شهید دستغیب رضی الله عنه ۳: ۵۱

بگو: ما به او باور داریم

قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ ءَامَنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ

فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۲۹﴾

بگو: او خدای رحمان است، به او ایمان آوردیم و بر او توکل کرده ایم، پس به زودی خواهید دانست چه کسی در گمراهی آشکار است!

قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ ءَامَنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا

در آیه پیش، گفتیم که کافران برای پیامبر ﷺ آرزوی مرگ می‌کردند و حضور او را مانع زندگی آرام خود می‌دانستند. پیامبر ﷺ مأمور شد به آنان بگوید مرگ یا زندگی او و دیگر مؤمنان، تأثیری در سرنوشت آنان ندارد و هر کس، خود، سرنوشت خود را رقم می‌زند؛ سرنوشتی که برای کافران، چیزی جز عذاب نخواهد بود. پس از آن تهدیدها و پاسخ‌های کوبنده، این آیه با جمله‌ای زیبا و سرشار از رحمت و امید شروع می‌شود:

ای پیامبر، بگو: آن خدایی که من از او سخن می‌گویم، نشانه‌های او را برای شما بیان کردم و از عذاب او و از رحمت و آمرزش او گفتم، همان الرحمن است؛ همان خدای رحمان که رحمتش فراگیر و گسترده است و همه موجودات در سایه رحمت او قرار دارند. آری، ما به او ایمان آورده ایم و او را باور کرده ایم و به یاری و عنایت او اطمینان

داریم و تنها به او توکل کرده‌ایم و معتقدیم «مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (طلاق: ۳)؛ «هر کس بر خدا توکل کند، خدا او را بس است!»

این شروع متفاوت که در حقیقت منشوری کوتاه از اعتقادات مؤمنان است، دو غرض مهم می‌تواند داشته باشد: نخست اینکه مرهمی است بر زخم‌هایی که کافران با کنایه‌ها و تمسخرهای خود بر جان و دل مؤمنان وارد کرده‌اند؛ چرا که ذکر نام رحمان و تأکید بر اعلام علنی ایمان به او و بیان اینکه آنان پشتیبانی دارند که بی‌تردید آنان را رها نمی‌کند، باور و اعتماد آنان را راسخ و آنان را در برابر هر لغزشی در ناحیه ایمان تحت تأثیر پناه‌گویی‌های کافران حفظ می‌کند. دوم اینکه این عبارات می‌تواند حتی در کافران نیز تأثیر بگذارد؛ چرا که صفت رحمان، دل هر انسانی را مجذوب خود می‌کند؛ انسانی که به دنبال تکیه‌گاهی مطمئن و دل‌سوز است تا با تکیه به او به آرامش برسد.

نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که در این آیه در مقام بیان اعتقادات پیامبر ﷺ و مؤمنان، تنها چیزی که در کنار ایمان به خدا که اساس توحید است، قرار گرفته، توکل به اوست. این امر نشان می‌دهد ایمان بدون توکل معنا ندارد. به عبارت دیگر اگر کسی در اعتماد به خدا دچار تردید بود و در کنار او به دیگران نیز تکیه داشت، باید در ایمان خود شک کند. امیر المؤمنین ع می‌فرماید: «الْإِيمَانُ لَهُ أَرْكَانٌ أَرْبَعَةٌ التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَتَفْوِيضُ الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ وَالرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (الکافی: ۲/۴۷)؛ «ایمان چهار رکن دارد: توکل بر خدا، واگذاری امور به خدا، رضایت به قضای خدا و تسلیم شدن در برابر دستورات خدا.»

فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

ما به خدای رحمان ایمان داریم و به او تکیه کرده ایم. شما به چه کسی ایمان دارید؟ آیا او نیز به اندازه خدای ما، رحمت دارد؟ آیا او نیز به اندازه خدای ما قابل اعتماد است؟ آیا آنقدر قدرت و احاطه بر موجودات دارد که بتوانید به او تکیه کنید و مطمئن باشید شما رایاری می‌کند؟ اگر به خدایان خود اطمینان دارید و ما را همچنان در توهم و خیال پردازی می‌دانید، همین راهی که در پیش گرفته‌اید را ادامه دهید، ما نیز بر اعتقادات خویش می‌مانیم؛ اما در نهایت خواهید دید که از بین ما و شما چه کسی در گمراهی به سر می‌برده است؛ آن هم گمراهی آشکاری که با اندکی اندیشیدن، می‌توانست از آن رهایی یابد.

در محضر معصومان علیهم‌السلام

یکی از اصحاب امام رضا علیه‌السلام از ایشان درباره ایمان و اسلام پرسید. امام فرمود: امام باقر علیه‌السلام فرمود: دین همان اسلام آوردن است و ایمان یک درجه بالاتر از اسلام است و تقوا یک درجه بالاتر از ایمان است و یقین یک درجه بالاتر از تقواست و یقین کمتر از هر چیز دیگریست مردم تقسیم شده است.

آن شخص پرسید: یقین چیست؟

امام علیه‌السلام پاسخ داد: توکل بر خدا و تسلیم بودن در برابر خدا و رضا به قضای خدا و واگذار کردن امور به خدا.

الکافی: ۵۲/۲

هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام را به جرم شکستن بت ها گرفتند،
 نمرود و اطرافیاناش گفتند: او را آتش بزنید و خدایان خود را یاری کنید.
 ابراهیم را زندانی کردند تا مقدمات آتش سوزی فراهم شود.

مدتی بود که نمرودیان از اطراف هیمه جمع آوری میکردند و این کار
 چنان برای آن ها اهمیت داشت که اگر کسی مریض میشد وصیت
 میکرد فلان قدر از مالش را هیمه بخرند و برای سوزاندن ابراهیم به کار
 بگیرند و یازن ها پشم میرشتند و پول آن را برای تهیه هیزم به متصدیان
 آتش میدادند. آتشی افروختند پرندگان از فراز آن نمیتوانستند عبور
 کنند. محل مرتفعی آماده کردند تا نمرود از آنجا نگاه کند، وقتی آتش
 افروخته شد و شعله های آن سربه فلک کشید از انداختن ابراهیم
 میان آتش عاجز شدند.

شیطان به آن ها تعلیم داد منجنیقی بسازند و به وسیله آن ابراهیم ع را
 در آتش اندازند. نمرود از جایگاه خود مشغول تماشا بود، ابراهیم خلیل
علیه السلام را به آتش انداختند، جوش و خروش در کاینات برپا شد، هر کس
 به زبان حال به خدا شکایت کردند. زمین گفت: خدایا! کسی غیر
 از او روی من تورا پرستش نمیکرد، آیا میگذاری طعمه آتش نمرود
 شود؟ ملایکه عرض کردند: پروردگارا! دوست و خلیل تورا در آتشی
 اندازند؟ خطاب آمد اگر او مرا بخواند به دادش میرسم.

پند تاریخ ۱۹۷/۵-۱۸۱؛ به نقل از بحار الانوار ۱۳/۲۳، ۳۲

اگر آب فرو رود...

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ ﴿٣٠﴾

بگو: او خدای رحمان است، به او ایمان آورديم و براو توکل کرده ایم، پس به زودی خواهید دانست چه کسی در گمراهی آشکار است!

به فرورفتن چشم در حلقه، خورشید در افق و آب در زمین «غور» گفته می شود. «معین» از ماده «معن» به آبی گفته می شود که بر سطح زمین قرار دارد.

آب، اساسی ترین عنصر مورد نیاز برای زندگی بشر است. هر جا آب نیست، حیات هم نیست. از طرف دیگر نزول باران و فراوانی و شیرینی آب دست بشر نیست. خدای متعال در سوره واقعه می فرماید:

«أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ * أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ * لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ» (واقعه: ۶۸-۷۰)؛ «به

من بگوئید، این آبی که می آشامید، آیا شما آن را از ابر فرود آورده اید یا ما فرود آورنده ایم؟ اگر بخواهیم آن را شور می گردانیم؛ پس چرا سپاس خدانمی گزارید؟»

در آخرین آیه سوره ملک، خدای متعال برای اثبات اینکه مُلک، تنها در دست اوست و همه مقهور اراده او هستند، بر آب به عنوان نعمتی الهی که فراوانی و قحطی آن تنها به دست اوست، تأکید می کند:

ای پیامبر ﷺ، به این کافران و خداناباوران بگو: به من بگوئید اگر

آب‌های سطح زمین که از آنها بهره می‌برید و زندگی شما بر مدار آن می‌چرخد، به اراده الهی فرورود، کیست که شما را از نعمت آب جاری و در دسترس بهره‌مند کند؟

خدای متعال مقدر کرده همه آبهایی که از آسمان می‌بارد، در زمین فرو نرود و قسمتی از آنها در چشمه‌ها، رودها، قنات‌ها و چاه‌های کم عمق باقی بماند تا در دسترس باشد و مردم برای استفاده از آن دچار سختی و دردسر نشوند. فرض کنید این آب‌ها هم در عمق زمین فرو می‌رفت؛ آیا امکان زندگی در روی زمین وجود داشت؟ آیا تأمین آب آشامیدنی، کشاورزی، پرورش دام و تنظیم درجه حرارت هوا بدون آبهای سطحی ممکن بود؟ اگر کمی بیندیشیم می‌بینیم همین که مقداری از آبها در سطح زمین می‌ماند، نعمت بسیار بزرگی است که چون در آن غرق هستیم و به آن عادت کرده‌ایم، از آن غافلیم؛ اگرچه ساکنان سرزمین خشک حجاز، که مخاطبان نخستین این آیه بودند، قدر آب را بیش از ما می‌دانستند و این آیه در آنان بیشتر تأثیر گذاشته است.

نکته:

در برخی روایات، آب در این آیه به امام تفسیر شده است. برای نمونه از امام کاظم علیه السلام نقل شده که درباره این آیه فرمود: «إِذَا غَابَ عَنْكُمْ إِمَامُكُمْ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ جَدِيدٍ» (کافی: ۱/۳۴۰)؛ «اگر امام شما از شما غایب شد، چه کسی امامی جدید برای شما می‌آورد؟»

زیبایی این تفسیر زمانی روشن می‌شود که بدانیم در قرآن ایمان و هدایت به حیات، و کفر و ضلالت به مرگ تشبیه شده است. برای نمونه در آیه ۲۱ سوره نحل، برای مشرکان تعبیر «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ» به

کاررفته و درآیه ۱۲۲ سوره انعام آمده:

«أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا...»؛ «آیا کسی که مرده بود و ما او را به سبب ایمان حیات بخشیدیم و برای او نوری قرار دادیم که به وسیله آن در میان مردم حرکت کند مانند کسی است که حکایتش این است که در تاریکی های گمراهی به سر می برد و از آن بیرون شدنی نیست؟»

این تعابیر و تمثیل ها نشان می دهد در گفتمان قرآن حیات معنوی چیزی جز ایمان و هدایت نیست. از طرفی بر اساس روایاتی که برخی از آنها در «باب الاضطرار الی الحجة» از کتاب شریف کافی آمده، ایمان و هدایت متوقف بر امام و هادی است. بنابراین امام در حیات معنوی انسان، همان نقش آب برای حیات مادی را ایفا می کند و همان طور که حیات مادی بدون آب امکان پذیر نیست، هدایت و ایمان نیز بدون امام تحقق نخواهد یافت. به همین دلیل است که امام علیه السلام آب فرورفته در زمین را به امام غایب که در دسترس همگان نیست، تفسیر نموده است.

در محضر معصومان علیهم السلام

امام باقر علیه السلام امام صادق علیه السلام: لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَعْرِفَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْأَيُّمَةَ كُلَّهُمْ وَ إِمَامَ زَمَانِهِ وَيُرَدَّ إِلَيْهِ وَيُسَلِّمَ لَهُ.
بنده، مؤمن نیست تا زمانی که خدا و پیامبرش و همه امامان و امام زمانش را بشناسد و به او رجوع کند و تسلیم او باشد.

کافی: ۱/۱۸۰

منصور بن حازم گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: خدا بتر و بزرگوارتر از این است که با خلقش شناخته شود؛ بلکه مخلوق با خدا شناخته شوند. امام فرمود: درست گفتمی.

عرض کردم: کسی که بداند برای او پروردگاری هست، سزاوار است که بداند آن پروردگار رضایت و خشم دارد و خرسندی و خشم او جز به وسیله وحی یا فرستاده او معلوم نمی شود و کسی که بر او وحی نازل نشود باید در جستجوی پیامبران باشد و زمانی که ایشان را یافت، باید بداند آنان حجت خدا هستند و اطاعتشان لازم است.

من به این مردم که از اهل سنت هستند گفتم: آیا شما معتقدید پیامبر صلی الله علیه و آله حجت خدا در میان خلق بود؟ گفتند: آری. گفتم: چون پیامبر درگذشت، حجت خدا بر خلقش کیست؟ گفتند: قرآن، من در قرآن نگاه کردم و دیدم سنی و مفوضه و حتی بی دین که به آن ایمان ندارد، برای مباحثه و غلبه بردیگران در مجادله به آن استدلال می کنند. از همین فهمیدم قرآن بدون قیم و سرپرست که از حقیقت آن آگاه باشد، حجت نیست و آن قیم هر چه نسبت به قرآن گوید حق است.

به آنان گفتم: قیم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود قرآن را میدانست، عمر هم میدانست، حدیفة هم میدانست، گفتم تمام قرآن را؟ گفتند: نه، من کسی را جز علی علیه السلام نیافتم که درباره او بگویند تمام قرآن را میدانست. زمانی که مسأله ای در بین مردم به وجود می آمد، این می گفت: نمی دانم و آن می گفت: نمی دانم و دیگری می گفت نمی دانم؛ ولی علی علیه السلام می گفت: می دانم! پس گواهی می دهم که علی علیه السلام قیم قرآن است و اطاعتش لازم است و اوست حجت خدا بر مردم پس از پیامبر و هر چه نسبت بقرآن گوید حق است.

امام علیه السلام فرمود: خدا تو را رحمت کند.